



سرزمین مقدس؛ فلسطین و اسرائیل

پادکست دایجست | قسمت ۲۹

تیر ۱۳۹۹

فرشاد محمودی

گردآورنده: علی نصراللهی

ویرایش و تنظیم: شادی حسینی

مقدمه

نزدیک به ۷۰ سال است که شاهد تنش و جنگ میان فلسطینیان و اسرائیلی‌ها هستیم. می‌توان گفت تقریباً هر کسی که این پادکست را می‌شنود، از بچگی درگیر این ماجرا بوده و به عنوان شهروند یک کشور حامی فلسطین، تنش میان فلسطین و اسرائیل یکی از مهم‌ترین بخش‌های زندگی‌اش (حداقل در اخبار) بوده‌است. اما با وجود این که سال‌های طولانی و دفعات متعدد شاهد جنگ بین این دو قوم بوده‌ایم، چه قدر از اتفاقاتی که بر این سرزمین گذشته آگاهیم؟ این جنگ بر سر چیست؟ چرا هر چه می‌گذرد، اثری از صلح در این منطقه نمی‌بینیم؟ با دایجست همراه باشید تا پاسخ بیشتر سؤال‌های خود را بگیرید. در این قسمت می‌خواهیم این قصه‌ی قدیمی را مفصلاً تعریف کنیم.

سرزمین فلسطین و مشخصاً شهر اورشلیم یا بیت‌المقدس یکی از پرمناقشه‌ترین مناطق دنیا به شمار می‌رود. مهم‌ترین ریشه‌ی این اختلافات به مسائل مذهبی برمی‌گردد، چراکه هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام خود را نسبت به این سرزمین مُحَق می‌دانند.

- برای یهودیان، اورشلیم و به‌طور کلی بخش اعظمی از خاک فلسطین زمین مقدس محسوب می‌شود. این سرزمین و به‌خصوص شهر اورشلیم محل مهم‌ترین اماکن مذهبی یهودیان از جمله دیوار ندبه و معبد سلیمان (معروف به قدس الاقدس) بوده‌است. معبد سلیمان اولین معبد یهودیان است که توسط سلیمان نبی بنا نهاده شد و دیوار ندبه تنها باقیمانده‌ی این معبد است که به‌عنوان قبله‌ی یهودیان از آن یاد می‌شود و پیروان این دین به سمت دیوار ندبه مناسک خود را به جا می‌آورند. همچنین اورشلیم و شهرهای دیگر فلسطین محل دفن بسیاری از پیامبران یهود است، به‌طور مثال حضرت داوود و سلیمان در اورشلیم مدفونند. از لحاظ تاریخی نیز اورشلیم پایتخت باشکوه‌ترین دوران پادشاهی یهود در دنیا به شمار می‌رود.

- به اعتقاد مسیحیان، اورشلیم یا همان بیت‌المقدس محل تولد، حیات و مصلوب شدن عیسی مسیح است. آنان می‌گویند کلیسای مقبره‌ی مقدس (Church of the Holy Sepulchre) در شمال بخش قدیمی شهر علاوه بر محل تولد، محل دفن پیامبر مسیحیان نیز است. این کلیسا توسط شورای متشکل از شاخه‌های مختلف مسیحیت اعم از ارتودکس، کاتولیک و ارمنه اداره می‌شود که همین مسئله نشان می‌دهد اکثر شاخه‌های مسیحی نسبت به تقدس این مکان اتفاق نظر دارند. هر ساله میلیون‌ها مسیحی برای بازدید از این مکان مقدس راهی بیت‌المقدس می‌شوند.

- پیروان اسلام نیز به دلیل وجود دو مکان مقدس اسلامی یعنی مسجد الاقصی و قبه‌الصخره در این شهر برای آن احترام ویژه‌ای قائلند. از دید مسلمانان مسجد الاقصی اولین قبله‌ی آن‌ها بوده و بعد از مسجد الحرام در مکه و مسجد النبی در مدینه، سومین مکان مقدس مسلمانان است که در قرآن نیز به نام آن اشاره شده‌است. در واقع در ابتدا پیامبر اسلام و مسلمین به صورت موقت به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند و به همین دلیل همیشه از سوی یهودیان مورد انتقاد بودند که شما به سمت قبله‌ی ما نماز می‌خوانید و استقلال ندارید؛ تا این که در میان یکی از نمازهای پیامبر، بعد از این که دو رکعت نماز به سمت بیت‌المقدس خوانده شده بود، جبرئیل ظاهر شد و بازوی پیامبر را گرفت و کعبه را به‌عنوان قبله‌ی جدید مسلمانان معرفی کرد. بدین ترتیب قبله‌ی مسلمین از بیت‌المقدس به کعبه تغییر یافت و دو رکعت بعدی نماز را به سوی کعبه خواندند. مسلمانان همچنین با استناد به قرآن و داستان به معراج رفتن پیامبر اسلام، قبه‌الصخره را به‌عنوان محل معراج پیامبران معرفی می‌کنند. قبه‌الصخره یک صخره‌ی سنگی است که حدود ۱۳۰۰ سال پیش عبادتگاهی بر روی آن ساخته شده‌است. این صخره برای هر سه دین ابراهیمی حائز اهمیت فراوان است. طبق قرآن، معراج حادثه‌ای است که در آن پیامبر اسلام با دستور خداوند برای دیدن آسمان‌ها بالا رفته و تا نزدیکی عرش الهی نیز پیش می‌رود و با خدا سخن می‌گوید. روایات بسیار مختلفی درباره‌ی این صخره وجود دارد؛ از روایاتی مربوط به حضرت آدم، تا سنگی که حضرت ابراهیم می‌خواست پسر خود را روی آن قربانی کند، تا معراج پیامبر، معراج مسیح، مکانی که اسرافیل بانگ قیامت را به صدا در می‌آورد و... شاید به همین دلیل است که «Foundation Stone» نامیده شده‌است. نکته‌ی جالبی در این زمینه وجود دارد: تصویری که ما همیشه از فلسطین و مسجد الاقصی می‌بینیم، یعنی آن گنبد طلایی که روی یک مسجد چند ضلعی ساخته شده، در واقع متعلق به قبه‌الصخره است، نه مسجد الاقصی. مسجد الاقصی در فاصله‌ی کمی از قبه‌الصخره وجود دارد. این یکی از اشتباهات بسیار رایج در میان مردم دنیاست.

تاریخ فلسطین

ادعاهای دیگر در مورد این سرزمین، به‌ویژه شهر اورشلیم، ادعاهای تاریخی است. ادعاهایی که با باورهای دینی در هم آمیخته و به سختی قابل تفکیک است. برای بررسی تاریخ این سرزمین و ساکنان آن باید به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح سفر کنیم.

طبق اسناد تاریخی، فنیقی‌ها اولین گروهی بودند که وارد سواحل جنوب‌شرقی مدیترانه (یعنی لبنان، سوریه و فلسطین امروزی) شدند. این مردمان اقوامی سامی‌نژاد بودند که به قصد کشتیرانی و کشاورزی از شبه‌جزیره‌ی عربستان به این مناطق آمدند.

سامی‌نژادها اقوامی بودند که خود را از نوادگان «سام» پسر نوح نبی می‌دانند. براساس داستان کشتی حضرت نوح، سه پسر نوح به نام‌های «سام»، «حام» و «یافث» سوار بر کشتی و همراه او رفتند و یک پسرش به نام «یام» یا «کنعان» سوار نشد. مطابق مکتب تاریخ‌نگاری گوتینگن، نسل بشر از این سه پسر گرفته می‌شود: سامی‌ها، حامی‌ها و یافثی‌ها. به عبارت دیگر اعراب، آشوریان و عبرانیان از نژاد سامی‌اند و عربی، آشوری و عبری سه زبان سامی زنده‌ی دنیا هستند. در واقع حضرت ابراهیم از نسل سام است.

فنیقی‌ها یا همان سامی‌ها توانستند در این منطقه حکومت‌های محلی تشکیل دهند، اما به دلیل اختلافات داخلی تقریباً هیچگاه موفق به تشکیل یک حکومت واحد نشدند. این قوم با نام «کنعانیان» نیز در تاریخ ثبت شده‌است. عبرانیان آن‌ها را با این نام صدا می‌کردند.

قرن‌ها بعد از فنیقی‌ها اقوام دیگری نیز از مناطق یونان و ترکیه‌ی امروزی به این منطقه وارد شدند که به «فلسطینیان باستانی» معروف شدند و به اعتقاد مورخان نام «فلسطین» نیز از نام این اقوام یونانی گرفته شده‌است. پس تا این‌جا فهمیدیم که نخستین اقوام ساکن در این منطقه سامی‌هایی بودند که از شبه‌جزیره‌ی عربستان وارد این منطقه شدند و دست بر قضا نسل هر دو قوم عرب و یهود نیز از همین نژاد است. از این‌جا به بعد مسائل تاریخی و مذهبی با هم در می‌آمیزند.

براساس اسناد تاریخی در میان اقوام کنعانی که در این منطقه ساکن بودند، پیامبرانی نیز حضور داشتند که مهم‌ترین آن‌ها «ابراهیم» است. طبق اعتقاد ادیان اصلی، پیامبر قوم یهود و پیامبر مسیحیان از نسل اسحاق (یکی از پسران حضرت ابراهیم) اند و پیامبر اسلام از نسل اسماعیل (پسر دیگر ابراهیم) است. این دلیل اهمیت ابراهیم نبی‌ست و از همین روی این سه دین به ادیان ابراهیمی معروف شده‌اند. مطابق برخی اسناد، ابراهیم در شهر اورشلیم متولد شد اما برخی دیگر آن را رد می‌کنند. با این حال اکثر قریب به اتفاق مورخان مقبره‌ی حضرت ابراهیم را در غار مخپالا (واقع در ۳۰ کیلومتری بیت‌المقدس) عنوان کرده‌اند که این یعنی حضرت ابراهیم یا متولد اورشلیم بوده و یا سالیان درازی را در این منطقه زندگی کرده‌است.

ابراهیم در سنین پیری صاحب دو پسر شد که پسر بزرگ اسماعیل و پسر کوچک اسحاق نام‌گذاری شدند. اسماعیل و مادرش در شبه‌جزیره‌ی عربستان ساکن شدند و پسر کوچک‌تر یعنی اسحاق و مادرش در کنعان ماندند. بعد از فوت حضرت ابراهیم، پیامبری به پسر کوچک‌تر او یعنی اسحاق رسید و بعد از اسحاق نیز پسر دومش یعنی یعقوب (Jacob) که در باور یهودیان به اسرائیل معروف است پیامبر شد. اسرائیل در زبان عبری قدیم از دو بخش «اسر» به معنی بنده و «ایل» به معنی خدا تشکیل شده؛ پس «اسرائیل» یعنی بنده‌ی خدا. البته در کتب یهود اسرائیل به معنی «غلبه‌کننده بر خدا» یا «کشتی‌گرفته با خدا» نیز ذکر شده که به داستان کشتی گرفتن یعقوب با خدا - یا فرشته‌ای از جانب خدا - در عهد عتیق اشاره دارد. براساس این داستان بعد از این کشتی نام یعقوب به اسرائیل تغییر می‌کند. «بنی اسرائیل» نیز به معنای فرزندان اسرائیل است که به فرزندان و نوادگان یعقوب اطلاق می‌شود.

بر اساس داستان معروف یوسف پیامبر (که همه‌ی ما آن را شنیده‌ایم و البته مستند تاریخی است)، بخشی از کنعانیان معروف به بنی اسرائیل به همراه یعقوب پس از سال‌ها برای دیدار با یوسف به مصر می‌روند و ساکن این منطقه می‌شوند. حضور بنی اسرائیل در مصر تا ۴ نسل بعد از یوسف و یعقوب ادامه می‌یابد و آن‌ها به خاطر یکتاپرست بودنشان مورد آزار و اذیت پادشاهان مصر (فراعنه) قرار می‌گیرند.

طبق اعتقاد ادیان ابراهیمی، خداوند برای نجات بنی اسرائیل از ظلم و جور فراعنه و جامعه‌ی مصر - که بعد از یوسف دوباره بت‌پرست شده بودند - در میان بنی اسرائیل موسی را (که از نسل یعقوب محسوب می‌شود) به رسالت رساند. موسی قوم بنی اسرائیل را که ۱۲ قبیله شده بودند، متحد کرد و به آن‌ها وعده داد که اگر گوش به فرمان او باشند، آن‌ها را به سرزمین آبا و اجدادیشان یا همان سرزمین موعود برمی‌گرداند. حتماً داستان موسی و فرعون را شنیده‌اید. موسی و قومش - با معجزه‌ای که تمام ادیان ابراهیم به آن اذعان دارند - از رود نیل رد شدند و از دست فرعون و یارانش گریختند. آنان بعد از عبور از نیل، قصد بازگشت به کنعان را کردند و با عبور از صحرای سینا به نزدیکی کنعان و سرزمین که به آن‌ها وعده داده شده بود، رسیدند؛ اما این سرزمین توسط اقوام دیگری که احتمالاً همان سامی‌ها و فنیقی‌ها بودند تصرف شده بود. موسی از قومش خواست تا برای جنگ آزادسازی کنعان آماده شوند، اما آن‌ها نپذیرفتند.

این نافرمانی باعث شد تا بنی اسرائیل مورد عذاب واقع شوند و ۴۰ سال در بیابان‌های صحرای اردن سرگردان شدند. بعد از گذشت این مدت، بنی اسرائیل به رهبری «یوشع بن نون» - که براساس تورات پیامبر بعد از موسی‌ست - به کنعان حمله کردند. نبرد اریحا نخستین نبرد قوم بنی اسرائیل برای رسیدن به سرزمین موعود و فتح کنعان بود. بنی اسرائیل در این جنگ‌ها که به رهبری یوشع بن نون انجام گرفت، موفق به فتح بخشی از اراضی مقدس شدند؛ با این وجود نتوانست به بخش اصلی ارض مقدس یا همان اورشلیم که در کتاب مقدس ذکر شده بود، برسند. از این دوران بود که یهودیان صاحب دولت شدند. شهر جبرون پایتخت این دولت بود. پادشاهی تازه‌تأسیس یهود در منطقه حضور داشت تا این که حدود ۲۰۰ سال بعد، داوود نبی به‌عنوان پادشاه دولت یهود اورشلیم را فتح کرد و این شهر به‌عنوان پایتخت پادشاهی متحد یهود انتخاب شد.

اورشلیم، پادشاهی یهود و تاریخ پرفراز و نشیب شهر جنگ‌ها

اورشلیم یا اورسلیم حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد توسط نخستین گروه‌های سامی که وارد این منطقه شدند بنا شد. این کلمه یا از زبان سامی و واژه‌ی «اور» به معنای «شهر» و «شلم» به معنای «صلح» گرفته شده یا از نام یکی از خدایان سومری‌ها به نام «شالیم» اقتباس

شده که به خدای صلح معروف است. در هر دو صورت این واژه به صلح و آرامش در این منطقه اشاره دارد. براساس روایات موجود در تورات، تا پیش از فتح توسط داوود نبی کنترل این شهر بارها و بارها بین دولت‌شهرهای مختلف فنیقی و حتی مصری‌ها جابه‌جا شده بود. این شهر بعد از فتح توسط داوود و بنی‌اسرائیل به‌عنوان پایتخت پادشاهی یهود انتخاب شد و این تنها باری در تاریخ است که این شهر به‌عنوان پایتخت یک دولت انتخاب شده‌است. براساس تورات در زمان فتح اورشلیم خداوند به حضرت داوود امر می‌کند که به دلیل آن که دستانش به خون آلوده شده‌است، اجازه ندارد برای خداوند معبدی بسازد و وظیفه‌ی ساخت معبد به پسرش سلیمان می‌رسد. پس از داوود تخت سلطنت پادشاهی یهود به پسرش سلیمان رسید و او معبد یهودیان معروف به معبد یا هیکل سلیمان را در این شهر ساخت. همان‌طور که گفتیم این معبد مهمترین مکان مذهبی یهودیان و قبله‌ی پیروان این دین به شمار می‌رود. همچنین یهودیان معتقدند «تابوت عهد» - که یک صندوقچه‌ی سنگی بزرگ برای نگهداری ۱۰ فرمان خداوند به موسی است - در این معبد نگهداری می‌شده‌است.

بعد از سلیمان پادشاهی دولت یهود برای انتخاب جانشین دچار اختلاف شد. ده قبیله از بنی‌اسرائیل حاضر نشدند با «زحبعام» (Rehoboam) پسر سلیمان بیعت کنند و تنها دو قبیله‌ی یهودا و بنیامین با او بیعت کردند. این اختلافات باعث شد تا این پادشاهی به دو دولت «پادشاهی یهودا» و «پادشاهی اسرائیل شمالی» تجزیه شود. پادشاهی یهودا با رحبعام بیعت و اورشلیم را پایتخت خود اعلام کرد؛ اما پادشاهی شمالی به شهرهای شومرون (Shumeron)، تیرزه (Tirzah) و شکیم (Shekkim) نقل مکان کردند.

در سال ۷۳۲ قبل از میلاد پادشاهی شمالی با پادشاه آرامیان - که آن‌ها نیز از سامیانی بودند که از شبه‌جزیره کوچ کرده و در منطقه‌ی سوریه‌ی کنونی حکومت می‌کردند - متحد شد تا به اورشلیم حمله کند. در پی این تهدید پادشاه دولت یهودا که با آشوریان رابطه‌ی خوبی داشت، از آن‌ها درخواست کمک کرد. آشوریان با حمله به این پادشاهی آن‌ها را سرنگون و اهالی پادشاهی شمالی را از این منطقه اخراج کرد. بسیاری از آن‌ها به سرزمین ماد (ایران امروزی) تبعید شدند و عده‌ای به اورشلیم فرار کردند.

آشوری‌ها که از متحدان پادشاهی یهودا بودند، پس از فتح قسمت شمالی به فکر حمله به اورشلیم افتادند و در واقع به دولت یهودا خیانت کردند. آشوری‌ها علی‌رغم محاصره‌ی این شهر، موفق به تصرف آن نشدند تا این که حکومت آشوریان توسط بابلی‌ها از بین رفت. بعد از این اتفاق پادشاهی یهودا پذیرفت خراج‌گزار حکومت بابل باشد؛ اما بعد از شکست بابل از مصر، از پرداخت مالیات یا خراج سر باز زد و این باعث خشم پادشاه بابل و دستور حمله‌ی بابلیان به اورشلیم شد. این حمله باعث سقوط اورشلیم شد و بابلی‌ها یهودیان را به اسارت گرفتند و شهر اورشلیم از جمله معبد سلیمان را به آتش کشیدند.

اسیران یهودی به بابل برده شدند و این آوارگی تا زمان حمله‌ی کوروش کبیر و نابودی پادشاهی بابل ادامه داشت. کوروش بابل را فتح کرد و به یهودیان اجازه داد به اورشلیم بازگردند. پادشاهی ایران برای بازسازی اورشلیم و معبد سلیمان به یهودیان کمک زیادی کرد و تقریباً این شهر را از نو بنا کرد. پادشاهی ایران همچنین هزینه‌ی ساخت مجدد معبد را هم به آنان پرداخت کرد و این معبد تازه‌بناشده به «معبد دوم سلیمان» معروف شد. دیوار ندبه که امروزه از آن به‌عنوان تنها بازمانده‌ی معبد سلیمان یاد می‌شود، در واقع مربوط به معبد دوم سلیمان است و ربطی به هیکل سلیمان ندارد.

بعد از سقوط هخامنشیان توسط اسکندر مقدونی، اورشلیم به دست یونانیان و سلوکیان افتاد تا این که هرود با حمایت امپراطوری روم، یونانیان را سرنگون کرد و کنترل بخش‌های بسیاری از فلسطین را در دست گرفت. پس از فوت هرود این منطقه مستقیم به دست رومیان که آن زمان بت‌پرست بودند، افتاد اما یهودیان با این آیین مخالفت کردند و برخی از آن‌ها دست به شورش زدند. این شورش‌ها باعث شد تا پادشاه وقت روم دستور حمله به اورشلیم، تخریب معبد دوم یهودیان و تبدیل این شهر به شهر بت‌ها را صادر کند.

از این تاریخ تا حدود ۱۵۰ سال بعد از آن این شهر به یک شهر بت‌پرستی تبدیل شد تا این که پادشاهی روم شرقی در قرن سوم میلادی مسیحیت را به‌عنوان دین رسمی اعلام کرد و اورشلیم به‌عنوان زادگاه مسیح و مسیحیت به شهر مهمی برای پادشاهان این امپراطوری تبدیل شد. تسلط مسیحیان بر این مناطق تا زمانی ادامه داشت که اعراب به شامات و بیت‌المقدس - که بخشی از امپراطوری روم آن زمان بود - حمله کردند.

پس از آن به اسلام می‌رسیم. در سال ۱۶ هجری قمری، بعد از چند ماه درگیری این شهر با امضای قرارداد صلح بین بزرگان اورشلیم و خلیفه‌ی دوم مسلمانان، عمر بن خطاب، فتح شد.

اعراب مسلمان بعد از فتح اورشلیم براساس آیات و روایات موجود تصمیم گرفتند مسجدی به نام «مسجد الاقصی» احداث کنند. در تاریخ طبری آمده عمر تصمیم گرفته بود برای احداث مسجدی که در قرآن «مسجد الاقصی» نامیده شده، مکانی را پیدا کند. مفسران قرآن و حدیث مکانی در نزدیکی قبه الصخره - که مکان فعلی مسجد الاقصی است - را به خلیفه پیشنهاد می‌کنند. البته خلیفه در ابتدا با این مکان مخالفت می‌کند، زیرا بقایای معبد سلیمان هنوز وجود داشت؛ اما بالأخره این مسجد ساخته می‌شود و هنوز پابرجاست. روایتی هم وجود دارد که بر اساس آن این مسجد توسط عبدالملک بن مروان در سال ۷۴ هجری قمری ساخته شده‌است. تمام این اماکن ذکر شده از جمله مسجد الاقصی، قبه الصخره و معبد سلیمان در یک تپه‌ی کوچک قرار گرفته‌اند.

حدود ۵۰۰ سال بعد از فتح اورشلیم، اگر چه این منطقه جزئی از سرزمین‌های اسلامی بود، اما تمام ادیان آزادانه فعالیت‌های دینی خود را داشتند تا این که کنترل این منطقه به دست خلفای فاطمی در مصر افتاد. فاطمیون سلسله‌ای منتسب به شیعیان اسماعیلی بودند که سالیان سال در مصر حکومت کردند. فاطمیون به دلیل درگیری با امپراطوری روم شرقی، فعالیت مسیحیان در این شهر را ممنوع و کلیساها را تخریب کرد که با خشم کلیسای کاتولیک مواجه شد.

بعد از این اقدام فاطمیون، پاپ برای آزادی اورشلیم و سرزمین‌های مقدس اعلام جهاد کرد. این جنگ‌ها بعدها به جنگ‌های صلیبی معروف شدند که البته هدف آن فقط تصرف بیت‌المقدس از دست مسلمانان نبود، بلکه مسیحیان در پی مسیحی کردن تمام مردم دنیا بودند. در سال ۱۰۹۶ میلادی سپاهیان صلیبی با فرمان کلیسا وارد قسطنطنیه شدند و پادشاه روم از آن‌ها استقبال کرد. از آن‌جا به سمت

جنوب امپراتوری روم رفتند و پس از سه سال درگیری به سرزمین مقدس رسیدند. بیت المقدس به مدت ۴۰ روز توسط صلیبیون محاصره بود و یهودیان دوشادوش مسلمانان برای دفاع از اورشلیم می‌جنگیدند تا این‌که مقاومت مسلمانان شکست و صلیبیون وارد شهر شدند. صلیبیون اکثر مسلمانان و یهودیان اورشلیم را از دم تیغ گذراندند، به‌نحوی که تنها در مسجد الاقصی بین ۵۰ تا ۷۰ هزار نفر زده شدند. بیت المقدس نزدیک ۱۰۰ سال در اختیار مسیحیان قرار داشت تا صلاح‌الدین ایوبی، بنیانگذار سلسله‌ی ایوبیان که بر مصر و شامات حکومت می‌کرد، تصمیم به بازپس‌گیری اورشلیم گرفت و از تمام ممالک اسلامی برای شروع این جنگ کمک خواست. لشکر صلاح‌الدین در سال ۱۱۸۷ میلادی در نبردی معروف به «جنگ حطین» موفق به شکست صلیبیون شدند و شهر بیت المقدس به فاصله‌ی کوتاهی برای بار دوم به دست مسلمانان افتاد. مسیحیان بعد از این شکست برای پس گرفتن سرزمین‌های مقدس اقدام کردند و موفق شدند چند شهر را تصرف کنند، اما پشت دروازه‌های بیت المقدس گیر افتادند. ریچارد اول، معروف به ریچارد شیردل، پادشاه انگلیس بعد از این‌که از فتح اورشلیم ناامید شد، قرارداد صلحی با صلاح‌الدین ایوبی امضا کرد که در ازای آزادی زیارت این شهر برای مسیحیان، حاکمیت مسلمانان بر بیت المقدس را به رسمیت بشناسد. این دوره از جنگ‌های میان مسلمانان و مسیحیان نیز به سومین دوره‌ی جنگ‌های صلیبی معروف شد.

۱۵ سال بعد از این معاهده‌ی صلح، کلیسا یک بار دیگر برای تصرف مجدد سرزمین‌های مقدس فتوا داد و این بار از سمت مصر و با کشتی به این منطقه حمله شد، اما ناکام ماند. در سال ۱۲۲۱ میلادی، پاپ دوباره دستور حمله به فلسطین را صادر کرد که با مقاومت مواجه شد. در سال ۱۲۲۸ صلیبیون بار دیگر به سمت سرزمین‌های مقدس حرکت کردند. سلسله‌ی کامیل‌های مصر که اختیار بیت المقدس را در اختیار داشت، بدون درگیری پذیرفت که کنترل بیت المقدس را به مسیحیان بدهد و فقط کنترل مسجد الاقصی و قبه الصخره در اختیار مسلمانان باشد. این قرارداد صلح ۱۰ سال طول کشید، اما همواره مورد خشم مسلمانان بود تا این‌که بعد از مرگ پادشاه کامیل، مسلمانان به کمک خوارزمشاهیان بیت المقدس را پس گرفتند.

پس از این دوره مسیحیان از فکر تصرف سرزمین‌های مقدس بیرون آمدند تا این‌که تاخت و تاز مغولان به سرزمین‌های مسلمان‌نشین آن‌ها را هم وسوسه کرد. صلیبیون برای رسیدن به سرزمین‌های اسلامی تصمیم گرفتند تا با مغول‌ها وارد همکاری شوند. در آن زمان مغولان دمشق را فتح کرده بودند و با تحریک اروپایی‌ها در سال ۱۲۶۰ به سمت اورشلیم لشکرکشی کردند و تا شمال بیت المقدس هم رسیدند، اما با مقاومت مملوک‌ها که بر مصر حکومت می‌کردند، به طرز شگفت‌انگیزی شکست خوردند.

روابط یهودیان با مسلمانان و مسیحیان / مسئله‌ی یهودی‌ستیزی

در تمام این ادواری که تاریخ آن را به صورت مختصر توضیح دادیم، یهودیان و مسلمانان همکاری زیادی با هم داشتند و برای جلوگیری از تسلط مسیحیان بر بیت المقدس دوشادوش هم جنگیدند. حتی در برخی از اسناد تاریخی گفته شده که در زمان فتح بیت المقدس توسط عمر، خلیفه‌ی دوم مسلمانان، یهودیان کنار مسلمانان جنگیدند. البته این همکاری محدود به اورشلیم و سرزمین فلسطین نبود. در دوران جنگ‌های صلیبی و تصرف آندلس توسط مسلمانان نیز یهودیان آندلسی - که به سفاردی‌ها معروفند - به استقبال مسلمانان رفتند و از آن‌ها حمایت کردند. این دوستی یهودیان با مسلمانان به‌خاطر فشارهایی بود که کلیسا به یهودیان وارد می‌کرد تا شاید بتواند آنان را به مسیحی شدن وادار کند. به‌عنوان مثال یهودیان را شکنجه یا اموالشان را تصرف می‌کردند.

به طور کلی حکومت مسلمان برای یهودیان رضایت‌بخش و مناسب‌تر بود، چون مسلمین در مالیات زیاده‌روی نمی‌کردند و به گرفتن جزیه راضی بودند. در مقابل یهودیان هم از خدمات نظامی معاف بودند و هم آزادانه مناسک دینی خود را انجام می‌دادند. یهودیان در دوران حکومت‌های اسلامی می‌توانستند در مدارس دولتی درس بخوانند و در تجارت و صنعت به رشد خوبی برسند.

در این دوره‌ها که قرون وسطا و جنگ‌های صلیبی را شامل می‌شود، یهودی‌ستیزی در اوج خودش بود و تا همین چند دهه قبل هم ادامه داشت. مسئله‌ی یهودی‌ستیزی با رسمیت پیدا کردن دین مسیحیت در روم آغاز شد. مسیحیان می‌گفتند که یهودیان عامل به صلیب کشیده شدن مسیح بوده‌اند و معتقد بودند که عیسی همان مسیحایی بوده که در تورات به یهودیان وعده داده شده بود، اما آنان عیسی را انکار کرده و زمینه‌ی کشته‌شدنش را فراهم کردند. از طرفی امپراتوری روم رسالتی برای خود تعریف کرده بود و برای گسترش مسیحیت و مسیحی کردن غیرمسیحیان، دست‌به‌شمشیر شد. بخش اعظمی از این افراد یهودیانی بودند که در فلسطین، سوریه و سراسر اروپا پراکنده بودند.

نخستین خشونت‌ی که متوجه کل جامعه‌ی یهودیان شد، به هنگام جنگ‌های صلیبی بود؛ یعنی زمانی که پاپ اوربان دوم در سال ۱۰۹۶ مسیحیان را به آزادی اورشلیم فراخواند. در این حین بسیاری از جنگجویان صلیبی تصمیم گرفتند پیش از آنکه برای آزادی سرزمین مقدس تلاش کنند، ابتدا هم‌وطنان بی‌ایمانشان را از دم تیغ بگذرانند یا به تغییر کیش وادارند که این بی‌ایمان‌ها همان یهودیان بودند. به این ترتیب هزاران یهودی قربانی این غیرت مبلغانه صلیبیان شدند و مابقی نیز وادار به غسل تعمید اجباری شدند و به مسیحیت گرویدند.

در این دوره تخریب کنیسه‌ها، حملات دائمی به یهودیان، تصویب قوانینی مثل جلوگیری از ازدواج میان یهودی‌ها و مسیحیان و محروم کردن یهودیان از مناسب رسمی و دولتی رایج شد. در قسمت بیست‌وهفتم پادکست دایجست که درباره‌ی بیماری‌های کشنده‌ی تاریخ بود، اشاره شد که یهودیان و گناهان آن‌ها را عامل گسترش طاعون در اروپا می‌دانستند و بسیاری از آنان قربانی دفع این بلا‌ی عظیم شدند.

در اواخر قرون وسطا یهودیان از انگلیس، فرانسه و بیشتر کشورهای غرب اروپا اخراج شدند؛ به‌طوری که بین قرن‌های ۱۲ تا ۱۸ از یهودیان در انگلیس خبری در دست نیست و اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود. این جمعیت وسیع به سمت کشورهای شرق اروپا حرکت کردند و در لهستان، لیتوانی، اوکراین و... ساکن شدند اما از بخت بد آن‌ها این سرزمین‌ها خیلی زود به تصرف روسیه‌ی تزاری در آمد و روس‌ها نیز دست به آزار و اذیت آن‌ها زدند.

کاترین کبیر در امپراتوری روسیه منطقه‌ی مخصوصی برای یهودیان ایجاد کرد که شامل لهستان، اوکراین، لیتوانی و کریمه بود. براساس

قانون یهودیان فقط در این مناطق حق زندگی داشتند و اگر می‌خواستند به سایر نقاط کشور سفر کنند، باید اجازه‌ی خاصی می‌گرفتند. طبق آمارها بخش اعظمی از یهودیان اروپا که حدود ۵ میلیون نفر بودند، در مناطق تحت سلطه‌ی روسیه بودند.

یهودیان اروپا چه زمانی که در کشورهای اروپای غربی مثل انگلیس و فرانسه ساکن بودند و چه زمانی که به تابعیت روسیه در آمدند، حق زمین‌داری، کسب مناسب دولتی و کارهای صنعتی نداشتند و تنها می‌توانستند به واسطه‌گری و نزول‌خواری مشغول باشند که بعد از احداث بانک‌ها این امکان نیز از یهودی‌ها گرفته شد. یهودیان به محله‌های مخصوصی تبعید شدند و مجبور بودند لباس‌هایی بر تن کنند که نشان می‌داد یهودی هستند. این برخوردها باعث انزوای اجتماعی یهودیان خصوصاً در اروپا شد و از این گروه دینی یا نژادی شخصیتی مرموز و رازآلود ساخت.

البته این تفکرات از قرن ۱۷ و با گسترش ایده‌ی سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) در اروپا کمی تعدیل شد و وضعیت برای یهودیان کمی بازرتر شد. به‌جز روسیه در بیشتر کشورهای دیوارهایی که بین محلات یهودی و سایر نقاط شهر بود برچیده شدند، یهودیان اجازه پیدا کردند به کشورهای اروپایی غربی و از جمله انگلیس وارد شوند و کمی از حقوق اولیه‌ی انسانی نیز شامل حال آن‌ها شد. این وضعیت در دوران ناپلئون بسیار بهتر شد و حتی ناپلئون به یهودیان وعده‌ی تشکیل یک حکومت مستقل را داده بود. با این وجود هنوز نابرابری‌های بین یهودیان و سایر شهروندان و این تفکر که یهودیان شر مطلق هستند، در جامعه پابرجا بود.

در تمام این سال‌ها یهودیان به واسطه‌ی شغلی که جامعه به آن‌ها تحمیل کرده بود (یعنی واسطه‌گری مالی) جامعه‌ی کوچک اما پولداری تشکیل دادند. حکومت‌های اروپایی به‌خاطر جنگ‌های طولانی درون اروپا دچار ضعف مالی شده بودند. با بازشدن فضای سیاسی و اجتماعی، یهودی‌ها موفق شدند که از این ضعف استفاده کنند و صنایع بزرگ را در دست بگیرند. البته ناگفته نماند که ربا در یهودیت هم گناه است. البته روایاتی وجود دارد که یهودیان می‌توانستند به غیر یهودیان ربا بدهند، هرچند که از این دست روایات در دیگر ادیان هم وجود دارد.

یهودی‌ستیزی در آلمان

با وجود این که یهودیان از اکثر جوامع و کشورها ترد می‌شدند، اما آلمانی‌ها که تازه اسم و رسمی دست و پا کرده بودند به آن‌ها روی خوش نشان دادند و با اعطای شهروندی آن‌ها را جذب خود کردند. دلیل این تصمیم آلمان پولدار بودن یهودیان بود. یهودیان به خاطر پولی که داشتند در آلمان به قدرت برتر تبدیل شدند و بیشتر صنایع و مراکز مهم را در اواخر قرن ۱۹ در دست گرفتند. البته قدرت یهودیان در آلمان نیز موجب اعتراضاتی علیه حضور آن‌ها در این کشور شد. دلیل این اعتراضات رکود اقتصادی اواخر قرن ۱۹ بود که آلمانی‌ها انگشت اتهام را به سمت یهودیان نشانه رفتند.

این یهودی‌ستیزی در اروپا که پیشینه‌ای به طول چند قرن داشت، باعث شد که یهودیان اروپا برای رهایی از این وضعیت تصمیم به مهاجرت بگیرند و به فکر تشکیل یک دولت یهودی باشند. گروه بزرگی از یهودیان اروپا در قرن ۱۹ این قاره را به مقصد آمریکا ترک کردند و این روند تا سال ۱۹۲۰- که آمریکا قانون مهاجرت به این کشور را سخت‌تر کرد- ادامه داشت و ناگهان با تصویب این قانون تقریباً متوقف شد. پس از آن به‌جز شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، ورود سایر یهودیان به آمریکا ممنوع شد.

تلاش برای تأسیس کشور یهود

اولین تلاش‌های یهودیان برای تشکیل دولت یهود به اوایل قرن ۱۷ برمی‌گردد. در سال ۱۶۲۱ جمعی از یهودیان روس پیشنهاد دادند که جزیره کوراسائو (از مستعمرات هلند در دریای کارائیب) به‌عنوان سرزمین یهود معرفی شود. البته بعدتر نام سورینام و منطقه‌ی گویان فرانسه هم مطرح شد که محقق نشد. پس از این چندین سازمان و انجمن مطالعاتی در اروپا برای تعیین سرزمین یهود و هویت‌بخشی به این قوم تشکیل شد. به واسطه‌ی این مطالعات بخشی از جوانان یهودی که عمدتاً اتباع روس بودند از حدود سال ۱۸۲۰ به سمت فلسطین حرکت کردند و دوباره در این منطقه ساکن شدند، اما اوج تمام این فعالیت‌ها به اواخر قرن ۱۹ و تأسیس جنبش جهانی صهیونیسم برمی‌گردد. کلمه‌ی صهیونیسم از واژه صهیون یا Zion گرفته شده که نام کوهی در بیت‌المقدس است. این کلمه در واقع به بازگشت یهودیان به سرزمین‌های مقدس اشاره دارد و یک واژه‌ی سیاسی است.

بنیانگذار این جریان «تئودور هرتسل» از روزنامه نگاران و نویسندگان یهودی-اتریشی بود. وی سالیان زیادی از زندگی خود را به‌عنوان خبرنگار در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی گذراند و به گفته‌ی خودش از نزدیک شاهد یهودی‌ستیزی در تمام نقاط اروپا بود. بعد از این هرتسل در سال ۱۸۹۶ با انتشار جزوه‌ای به نام «کشور یهود» از ایده‌ی خود برای تشکیل کشوری یهودی پرده‌برداری کرد.

یک سال بعد از طرح این ایده، هرتسل برای شرکت در کنفرانسی تحت عنوان «کنگره‌ی سازمان جهانی صهیونیسم» در شهر بال سوییس، از ۳۰۰ یهودی صاحب‌نفوذ در کشورهای مختلف دعوت کرد. این کنگره تا سال ۱۹۰۵ ادامه داشت. نتیجه‌ی این جلسات و کنفرانس‌ها این شد که جنبش صهیونیسم «فلسطین» را به‌عنوان سرزمین موعود و وطن اصلی یهودیان تعیین کرد. البته برخی از بزرگان یهود در کنار نام فلسطین، طرفدار تشکیل دولت یهود در آرژانتین، کنیا و حتی اوگاندا بودند. در هر صورت فلسطین به‌عنوان سرزمین مقدس برای تشکیل کشور یهود انتخاب شد؛ اما جنبش یهود برای تشکیل این کشور با دو مشکل اساسی روبرو بود:

اولین مشکل این بود که این سرزمین در آن زمان در اختیار امپراطوری عثمانی قرار داشت. با این وجود یهودیان از ضعف مرد بیمار اروپا (یعنی همان امپراطور عثمانی) باخبر بودند. یهودیان در ابتدا سعی کردند عثمانی را راضی کنند که اجازه‌ی مهاجرت یهودیان اروپا به فلسطین را صادر کند. حتی هرتسل توانست با سلطان عبدالحمید عثمانی دیدار کند و با وعده‌ی پول به این امپراطوری، او را برای مهاجرت یهودیان قانع کند؛ اما موفق نشد.

مشکل دیگری که هرتزل با آن مواجه بود، مسئله‌ی یهودیان مذهبی معروف به ارتودکس‌ها و تفکرات آنان بود. این یهودیان که هنوز

هم فعال هستند و پایگاه قدرتمندی دارند مخالف تشکیل کشور یهود بودند؛ زیرا بر اساس کتاب مقدس تشکیل حکومت یهود و از همه بدتر بازگشت به سرزمین موعود پیش از ظهور مسیح یهود، خلاف است. این یهودیان اکنون به یهودیان حردی معروف هستند که ۱۱ درصد از جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند و زندگی جالبی دارند، مثلاً کودکانشان در مدرسه فقط تورات و تلمود می‌خوانند، در خانه‌ی این یهودیان تلویزیون نیست و به شدت قائل به تفکیک زن و مرد در سطح جامعه هستند.

این اختلاف نظرها باعث شد که بیشتر خاخام‌های یهودی در اولین دوره‌ی کنفرانس جنبش شرکت نکنند، با این وجود در میان صهیونیست‌هایی که در پی تشکیل دولت بودند، گروهی به نام صهیونیست‌های مذهبی شکل گرفت که زمینه‌ی جذب یهودیان ارتودکس را هم فراهم کرد. این گروه از صهیونیست‌ها معتقد بودند که این بازگشت و تشکیل دولت یهود زمینه‌ساز ظهور مسیحای یهودیان است و به این ترتیب مذهبیان زیادی را به سمت خودشان کشیدند.

البته این تفکر صهیونیست‌های مذهبی، تفکر جدیدی نبود و تقریباً از قرن ۱۶-۱۷ بین گروهی از مسیحیان هم رایج بود. این گروه معتقدند که بازگشت یهودیان به سرزمین موعود برگردند و تشکیل دولت، زمینه‌ساز بروز فساد در آن منطقه است. پس باید زمینه‌ی حضور یهودیان در این سرزمین‌ها فراهم شود تا ظهور منجی زودتر اتفاق بیافتد. این ایده‌ی مسیحیان از همان سال‌ها و حدوداً به مدت ۳۰۰ سال فراموش شده بود تا این که با تشکیل جنبش صهیونیسم دوباره مطرح شد. این گروه از مسیحیان به مسیحیان صهیونیست معروفند و هنوز هم فعالیت دارند، اما متأسفانه بحث بیشتر در مورد آن‌ها در حوصله‌ی این مطلب نمی‌گنجد.

طبق برآوردهای انجام شده در زمان آغاز حرکت یهودیان به سمت فلسطین از اواسط قرن ۱۹ جمعیت این منطقه ۳۵۰ هزار نفر بوده که ۸۵ درصد مسلمان، ۱۱ درصد مسیحی و ۴ درصد آن یهودی بودند. از این ۴ درصد، ۲ درصد از آن‌ها که معادل ۵ هزار نفر می‌شدند در خارج فلسطین به دنیا آمده بودند. این میزان بعد از شروع مهاجرت و تشکیل جنبش صهیونیسم شروع به رشد کرد به طوری که تا سال ۱۹۱۴ از جمعیت ۸۰۰ هزار نفری فلسطین، ۶۵۰ هزار نفر عرب مسلمان، ۸۱ هزار مسیحی و ۵۹ هزار نفر یهودی بودند. این میزان جمعیت معادل ۷،۵ درصد از جمعیت کل فلسطین بود.

پس تا این جا فهمیدیم که یهودیان سرزمین فلسطین را انتخاب کردند و مهاجرت‌های محدودی را برای حضور در فلسطین آغاز کردند، اما حضور دولت عثمانی مانع حرکت گسترده‌ی آن‌ها می‌شد؛ پس به انتظار نشستند.

یک جنگ یک بیانیه، یک قرارداد

- قرارداد سایکس-پیکو

چند سال بعد از شروع جنبش و کنفرانس، جنگ جهانی اول شروع شد. آلمان این جنگ را از سال ۱۹۱۴ آغاز کرد و پس از مدتی انگلیس، روسیه و فرانسه نیز با اعلام جنگ علیه آلمان وارد این جنگ شدند. در این میان دولت عثمانی نیز با امضای یک پیمان سیاسی-امنیتی اعلام کرد که از آلمان حمایت می‌کند و رسماً وارد جنگ شد.

با اعلام حمایت عثمانی از آلمان، متفقین (فرانسه، انگلیس و روسیه) علیه عثمانی هم اعلام جنگ کردند. متفقین با لشکرکشی به نزدیکی خاک عثمانی، در صدد آن بودند که به صورت همه‌جانبه به خاک عثمانی حمله کنند، اما در نبردی معروف به گالیپولی از عثمانی شکست خوردند. پس از این شکست این کشورها به این نتیجه رسیدند که برای شکست عثمانی باید اعراب و استان‌های عرب‌نشین این امپراطوری را تحریک کنند؛ چرا که این مناطق بخش اعظمی از جمعیت و سرزمین عثمانی بودند. این اتفاق افتاد و آن‌ها موفق شدند شیوخ شبه جزیره‌ی عربستان و سایر قبایل عرب عثمانی را به شورش علیه خلیفه وادار کنند و با این کار ضربه‌ای که می‌خواستن را به عثمانی زدند. در مقابل به اعراب وعده‌ی تشکیل یک کشور عربی از مدیترانه تا شبه جزیره داده شده بود که البته بعدها محقق نشد.

تصمیم دیگری که سران کشورهای ائتلاف گرفتند این بود که قبل از یکسره شدن کار عثمانی، تکلیف سرزمین‌هایی که بعد از جنگ جهانی از امپراطوری جدا شده بودند را مشخص کنند. انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۱۶ با امضای یک قرارداد پنهانی بر تقسیم سرزمین‌های عثمانی توافق کردند. آن‌ها در این توافق سهمی برای روسیه در نظر نگرفتند، زیرا امپراطوری شوروی خود درگیر انقلاب‌های داخلی، مخصوصاً انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ شده بود و در آستانه‌ی فروپاشی قرار داشت؛ پس به راحتی قابل حذف شدن بود.

براساس توافق انگلیس و فرانسه، سرزمین‌های فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، اردن و شبه جزیره‌ی عربستان از عثمانی گرفته می‌شد و فقط ترکیه‌ی امروزی برای این امپراطوری باقی می‌ماند. در این توافق گفته بودند که شبه جزیره‌ی عربستان مستقل می‌ماند، اما سایر سرزمین‌ها میان فرانسه و انگلیس تقسیم می‌شوند. این قرارداد را یک نظامی ارشد انگلیسی به نام «مارک سایکس» و یک دیپلمات فرانسوی به نام «فرانسوا ژرژ پیکو» تنظیم و امضا کرده بودند و به همین دلیل به قرارداد «سایکس-پیکو» معروف شد. سایکس و پیکو از کرکوک در عراق تا بندر عکا در فلسطین خطی رسم کردند که مرز بین مناطق تحت نفوذ انگلیس و فرانسه بود. طبق این مرزبندی، بخش اعظمی از عراق و اردن به علاوه‌ی فلسطین امروزی و بخش کوچکی از سوریه به انگلیس می‌رسید و همه‌ی لبنان و بخش بزرگی از سوریه متعلق به فرانسه بود. در واقع خاورمیانه‌ی امروز ما نتیجه‌ی تقسیم‌بندی سایکس و پیکوست. در کتابی به نام «صلحی که تمام صلح‌ها را بر باد داد» این ماجرا مفصلاً تشریح شده است و علی بندری در پادکست بی‌پلاس خلاصه‌ی این کتاب را تعریف کرده است.

- یهودیان در جنگ جهانی اول و بالفور

با وجود این تقسیم‌بندی و برنامه‌ریزی برای شکست عثمانی، متفقین تا ۲ سال بعد نیز موفقیتی کسب نکردند و حتی در آستانه‌ی شکست از آلمان و عثمانی قرار گرفتند. بریتانیا به قدری تحت فشار جنگ بود که با خطر یک فحطی بزرگ تهدید می‌شدند و مسئولین این کشور تصمیم گرفتند پیشنهاد آتش‌بس آلمان را پذیرفته و برای دادن امتیاز به آلمان پای میز مذاکره بنشینند. در این میان بود که توافقی

بین صهیونیست‌ها و دولت بریتانیا شکل گرفت. در نتیجه‌ی این توافق، صهیونیست‌ها برای تشکیل یک کشور مستقل یهودی از بریتانیا تأیید و قول حمایت گرفتند و متقابلاً قرار شد که صهیونیست‌ها برای پیروز شدن متفقین در جنگ تلاش کنند؛ مثلاً یکی از این روش‌ها، لابی کردن یهودیان قدرتمند در روسیه و آمریکا بود تا این کشورها را برای مشارکت در جنگ قانع کنند. روایاتی وجود دارد که قدرت بالای لابی پشت‌پرده‌ی یهودیان (البته در کنار دلایل دیگر) باعث شد که آمریکا به حضور در جنگ جهانی اول متمایل شود. البته بریتانیا برای این توافق با صهیونیست‌ها دلایل دیگری هم داشت؛ از جمله کنترل روی فلسطین از اهداف استراتژیک امپریالیستی بریتانیا بود تا بتواند بر مصر و کانال سوئز تسلط داشته باشد.

در همین راستا دولت بریتانیا و شخص وزیر امور خارجه‌ی این امپراطوری، آلفرد بالفور، در سال ۱۹۱۷ بیانیه‌ای را تنظیم کرد که در آن بریتانیا تشکیل دولت یهودی در اراضی فلسطین را به رسمیت شناخت و از آن حمایت کرد. این بیانیه به اعلامیه بالفور معروف شد. که از عجایب تاریخ سیاسی جهان است.

این داستان آن‌جایی عجیب‌تر می‌شود که بدانیم یهودیان تا اواسط جنگ حامی آلمانی‌ها بودند، اما درست جایی که شکست انگلیس و متحدانش حتمی شده بود با یک معامله‌ی بزرگ بر سر فلسطین، پشت آلمان را خالی و به سمت انگلیس گرایش پیدا کردند. بسیاری از مورخان این چرخش موضع را عامل دشمنی آلمانی‌ها با یهودیان می‌دانند که در جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. به هر طریق این تحولات باعث شد که آلمان و عثمانی شکست بخورند و جنگ جهانی به نفع متفقین تمام شود. بعد از پذیرش شکست توسط این کشورها، سرزمین‌های عثمانی با مجوز «جامعه‌ی ملل» و براساس کنفرانس سانرمو بین انگلیس و فرانسه تقسیم شد و در واقع قرارداد سایکس-پیکو با تأیید رسمی جامعه‌ی ملل اجرایی شد. با اجرای این قرارداد مناطق شرق رود اردن که امروز اردن نامیده می‌شود، به یک منطقه‌ی خودمختار تبدیل شد و در سال ۱۹۴۶ استقلال پیدا کرد. همان‌طور که می‌دانیم، «باختر» به معنی «غرب» است، پس کرانه‌ی باختری رود اردن یعنی «سمت غربی رود اردن». کرانه‌ی باختری رود اردن تا سواحل مدیترانه (معروف به فلسطین) به بریتانیا رسید. اکنون وقت آن رسیده بود که انگلیسی‌ها به قول رسمی خود عمل کرده و از یهودی‌ها برای تشکیل دولت یهود حمایت کنند. به یاد داریم که پیش از این قول این سرزمین‌ها را به اعراب نیز داده بود. با این وجود دولت بریتانیا هم اعراب و هم یهودیان را دور زد و این سرزمین رو به هیچ‌یک واگذار نکرد!

جمعیت یهودیان در زمان آغاز قیومت انگلیس بر فلسطین در سال ۱۹۲۰ (از ۵ هزار نفر) به حدود ۸۰ هزار نفر رسیده بود. از این تاریخ به بعد جنبش صهیونیسم بزرگترین مانع خود برای مهاجرت یهودیان به فلسطین (یعنی دولت عثمانی) را نابود شده می‌دید؛ بنابراین روند مهاجرت باید سرعت می‌گرفت. جنبش جهانی یهود برای سرعت بخشیدن به روند حضور یهودیان در فلسطین اقدام به تأسیس آژانس یهود کرد که به‌عنوان بازوی اجرایی این جنبش وظیفه‌ی تبلیغ، انتقال، تهیه‌ی زمین و امکانات زندگی برای یهودیان مهاجر را بر عهده داشت.

دوران قیومت بریتانیا بر فلسطین و آغاز درگیری‌های خونین

بعد از قیومت انگلیس بر فلسطین، میزان مهاجرت یهودیان به این سرزمین رشد بسیار زیادی کرد که همین باعث شد حساسیت‌های زیادی نسبت به حضور یهودی‌ها در فلسطین به‌وجود آید. یهودیان مهاجر برای مقابله با تهدیدات احتمالی، گروه‌های مسلحی تأسیس کردند که هاگانا یا هاگانا معروف‌ترین آن‌ها بود. این گروه در واقع شاخه‌ی نظامی آژانس صهیون و جنبش یهود بود و حتی یک شاخه‌ی اطلاعاتی به نام «شای» برای خود راه‌اندازی کرده بودند. هر چه زمان جلو می‌رفت، حساسیت‌ها نسبت به حضور یهودیان بیشتر و بیشتر می‌شد؛ خصوصاً این‌که درگیری مسلمانان و یهودیان مهاجر به مسائل عقیدتی و دینی کشیده شده بود. مثلاً یک نمونه از این اختلافات، درگیری بین مسلمانان و یهودیان بر سر بخشی از دیوار ندبه بود. به اعتقاد یهودی‌ها این دیوار تنها بازمانده‌ی معبد سلیمان است، اما مسلمانان آن را به خاطر این باور که محل معراج حضرت محمد است، تقدیس می‌کردند و می‌کنند.

در اوایل دهه‌ی ۲۰ میلادی صهیونیست‌ها قصد داشتند این بخش از دیوار را به تصرف خود درآورند و اجازه‌ی زیارت آن را به سایرین ندهند که این اقدام با واکنش مسلمان روبه‌رو شد. یهودیان با پرده‌کشی محل مربوط به مسلمانان، باعث تحریک مسلمان شدند. حکومت بریتانیا که احتمال شعله‌ور شدن خشم اعراب مسلمان و بروز درگیری‌های جدید را می‌داد، پرده‌ها را از محل دیوار ندبه برداشت. صهیونیست‌ها در ۱۵ اوت ۱۹۲۹ در یکی از اعیاد یهودی با برافراشتن پرچم‌های صهیونیستی به طرف دیوار ندبه به حرکت در آمدند و شعار «دیوار، دیوار ماست» سردادند.

مسلمانان در واکنش به این حرکت، در ۱۶ اوت ۱۹۲۹ (یعنی فردای همان روز) به مناسب تولد پیامبر اسلام در کنار دیوار ندبه جمع شدند و این امر موجب درگیری صهیونیست‌ها و مسلمانان شد. از این تاریخ به بعد هاگانا به‌عنوان شاخه‌ی نظامی آژانس یهود تصمیم گرفت خود به‌جای حکومت قیومت از یهودیان دفاع کند و دست به اقدامات تلافی‌جویانه علیه فلسطینی‌ها و مسلمانان این منطقه زد.

در مقابل این اقدامات که توسط هاگانا انجام می‌شد، مسلمانان و اعراب نیز دست‌بسته نبودند و بعضاً نسبت به این تحریکات واکنش نشان می‌دادند. مهمترین واکنش فلسطینی‌ها در این برهه صدور حکم «ممنوعیت فروش زمین به یهودیان» توسط انجمن علمای بیت‌المقدس بود. در دعوای اعراب و اسرائیل هنوز هم مسئله‌ی فروش زمین از مباحث داغ است. یهودیان از زمان ورود به فلسطین سعی داشتند زمین‌های خوب و حاصل‌خیز را از بومیان آن منطقه بخرند. تا سال ۱۹۴۸ از ۲۷ هزار کیلومترمربع مساحت فلسطین، ۱۴۰۰ کیلومترمربع آن توسط یهودیان خریداری شده بود که البته بخش عمده‌ی آن قبل از سال ۱۹۳۲ و صدور فتوای حرمت فروش زمین بود. از سال ۱۹۳۲ به بعد که حکم حرمت فروش زمین به یهودی‌ها توسط علما صادر شد، فروش زمین به آن‌ها به شدت کاهش یافت به همین دلیل دولت قیومت تصمیم گرفت از اراضی دولتی به آژانس یهود زمین واگذار کند. در نتیجه‌ی این تصمیم، ۶۰۰ کیلومترمربع از اراضی دولتی فلسطین به آژانس یهود واگذار شد تا آن‌ها بتوانند برای مهاجران یهودی خانه‌سازی کنند؛ اما این مسئله با اعتراض فلسطینی‌ها مواجه شد و آتش خشم آن‌ها را شعله‌ورتر کرد.

اعراب فلسطینی از سال ۱۹۳۶ به بعد شروع به اقدامات سیاسی، نظامی و اقتصادی علیه بریتانیا و یهودیان کردند که در میان اعراب به «انقلاب بزرگ مردم فلسطین» معروف است. این قیام با حملات نظامی به نظامیان بریتانیایی و یهودیان آغاز شد. گروه شبه‌نظامی هگانا نسبت به این حرکات واکنش نشان داد و علیه مسلمانان وارد جنگ شد.

بعد از این اعراب تصمیم گرفتند برای پیگیری مطالباتشان گروهی به نام «کمیته‌ی عالی اعراب» تشکیل دهند. این کمیته برنامه‌ای را برای مقابله با یهودیان یا همان صهیونیست‌ها و اشغالگران بریتانیایی تنظیم کرد که شامل ممنوعیت مهاجرت یهودیان به فلسطین، ممنوعیت انتقال زمین به مهاجران یهودی، انحلال دولت قیمومیت و تأسیس یک حکومت ملی پارلمانی بود. این کمیته برای تحت فشار قرار دادن دولت قیمومیت، دست به اعتصابات سراسری زد.

کمیته‌ی عالی اعراب در تصمیم بعدی‌اش فلسطینیان را به نافرمانی مدنی و پرداخت نکردن مالیات به دولت قیمومت دعوت کرد که به‌طور کامل اجرایی شد. اما بریتانیا آن‌طور که اعراب انتظار داشتند واکنشی نشان نداد و تغییری در سیاست‌های خود به‌وجود نیاورد. فلسطینی‌ها پس از آن که این وضعیت را دیدند، شروع به اقدامات نظامی علیه بریتانیا کردند. یکی از بزرگ‌ترین این جنگ‌ها در منطقه «بلعا» صورت گرفت که در آن عراقی‌ها، سوری‌ها و حتی اردنی‌ها در کنار فلسطینیان علیه بریتانیا جنگیدند. در این زمان شاخه‌ی نظامی «کمیته‌ی عالی عرب» به نام «سازمان جهاد مقدس» تأسیس و فعالیت فلسطینی‌ها سازمان‌یافته‌تر شد.

این اعتصابات و مبارزات ادامه پیدا کرد تا این که دولت بریتانیا از سران کشورهای عربی خواست بین آن‌ها و فلسطینی‌ها میانجی‌گری کند. این میانجی‌گری با موافقت کمیته همراه شد و قرار شد یک کمیسیون تحقیق به فلسطین بیاید.

کمیسیون تحقیق سلطنتی به ریاست یک سیاستمدار انگلیسی به نام «لرد پیل» عازم فلسطین شد. این کمیسیون در گزارشش پیشنهاد داد که فلسطین به دو منطقه مستقل و مجزا با دو دولت «یهودی» و «عرب» تقسیم شود و مناطقی مانند بیت‌المقدس، رام‌الله و ناصره در اختیار دولت قیمومیت باقی بماند.

طرح پیشنهادی «کمیسیون سلطنتی پیل» در ادبیات سیاسی منطقه، به «طرح تقسیم» معروف شد. ۱۶ روز بعد، «کمیته‌ی عالی عرب» طرح تقسیم را رد کرد و خواستار آن شد که یک دولت یکپارچه و مستقل فلسطینی ایجاد شود که «تمامی حقوق مشروع یهودیان و دیگر اقلیت‌ها را تضمین و منافع معقول انگلیسی‌ها را نیز حفظ کند». با این حال در ۱۴ سپتامبر سال ۱۹۳۷، وزیر امور خارجه بریتانیا در «شورای جامعه ملل» از طرح تقسیم حمایت و اعلام کرد که به زودی یک کمیسیون فنی را برای تعیین مرزهای سه منطقه و ترسیم خطوط تقسیم به فلسطین اعزام می‌کند. بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم آن‌چه امروز به‌عنوان طرح تقسیم و تشکیل دو دولت یهودی و عربی در فلسطین مطرح می‌شود، ریشه در همین ماجرا دارد.

فعالیت‌های فلسطینی‌ها و سرکوب دولت بریتانیا در این دوران همچنان ادامه داشت تا جایی که درگیری‌ها و اعتراضات دوباره بالا گرفتند. دولت بریتانیا مجبور شد طرح تقسیم را لغو کند و اعلام کرد طرف‌های عرب و یهودی در کنفرانسی به میزبانی لندن در مورد آینده‌ی فلسطین تصمیم بگیرند. این کنفرانس برگزار شد اما بدون نتیجه ماند تا این که زرمه‌های شروع جنگ جهانی دوم باعث شد بریتانیا بیشتر از قبل از شورش اعراب و گرایش آن‌ها به سمت آلمانی‌ها بترسد؛ به همین دلیل تا حدود زیادی به خواسته‌های فلسطینیان تن داد. بریتانیا ورود یهودیان مهاجر به فلسطین و انتقال زمین به آن‌ها را محدود کرد تا جلوی شورش‌های بیشتر فلسطینی‌ها را بگیرد. دولت بریتانیا حتی گزارشی تحت عنوان «کتاب سفید ۱۹۳۹» منتشر کرد و در این گزارش گفت که برنامه‌اش برای فلسطین تجزیه‌ی این سرزمین به دو دولت یهودی و فلسطینی نیست، بلکه می‌خواهد کشور مستقل فلسطین با دو ملیت تشکیل شود. در قسمت دوم این کتاب، بریتانیا برای اولین بار اعتراف کرد که «مسأله‌ی مهاجرت» و ترس از غلبه‌ی جمعیت یهود بر اعراب، عامل آشوب‌های سه سال گذشته بوده و مقرر کرد که مهاجرت فقط تا جایی ادامه پیدا کند که جمعیت یهودیان فلسطین به یک‌سوم کل جمعیت فلسطین برسد؛ در حالی که مطابق قرار قبلی، بنا بود جمعیت یهودیان به تا ۴۰ درصد افزایش یابد.

این تصمیمات بریتانیا باعث خشم یهودیان شد، چراکه از سمت هیتلر نیز تحت فشار بودند و در نظر داشتند یهودیان آواره‌ی اروپا را به فلسطین بیاورند، اما انگلیس سهمیه آن‌ها را محدود کرده بود. هیتلر راه توسعه‌ی آلمان و پیروزی ملتش را در نابودی یهودیان می‌دید زیرا آن‌ها را به خاطر چرخششان در جنگ جهانی اول خائن می‌دانست و از طرفی به دلیل نفوذ بالای آن‌ها در اقتصاد، یهودیان را عامل عقب‌افتادگی آلمان و رکود در این کشور معرفی می‌کرد.

از دید هیتلر یهودیان همچنین عامل نابودی فرهنگ و هنر آلمانی بودند. یهودیان در این دوران سعی کردند آلمان و اروپای جنگ‌زده را از ترس هیتلر ترک کنند؛ اما هیچ کشوری، حتی آمریکا، حاضر به پذیرش آن‌ها نبود و کشتی‌های مهاجران یهودی بلا تکلیف روی آب‌های اقیانوس اطلس ماند. آمریکا حتی قانونی را تصویب کرده بود که از ورود بخش اعظمی از یهودیان جلوگیری می‌کرد.

هر چه پیش می‌رفتیم این روحیه در آلمان شدیدتر می‌شد. در آلمان و کشورهای تصرف‌شده مثل لهستان، اردوگاه‌هایی معروف به «اردوگاه کار اجباری» برای شکنجه یهودیان راه افتاد. با شروع جنگ جهانی دوم این فشارها بیشتر شد. یهودیان ادعا می‌کنند که بیشتر یهودیان در آلمان و متصرفات نازی‌ها به این اردوگاه‌ها برده شدند. بعد از چندین سال حکومت نازی تصمیم گرفت به‌طور کلی یهودیان را نابود کند و یهودیان زندانی در این اردوگاه‌ها به اعدام با گلوله یا اتاق گاز محکوم می‌شدند. گفته می‌شود ۶ میلیون یهودی در جریان این نسل‌کشی به قتل رسیدند. این نسل‌کشی به هولوکاست معروف شد. البته بعضی تاریخ‌نگاران این مسئله را رد می‌کنند و هولوکاست یک موضوع بسیار جنجالی‌ست.

این وضعیت یهودیان و محدودیتی که انگلیس اعمال کرده بود، باعث شد که یهودیان تصمیم بگیرند با انگلیسی‌ها مبارزه کنند و مسئله بیش از پیش پیچیده شد. یهودیان به خاطر محدود کردن مهاجرت یهودیان به فلسطین علیه بریتانیا اعلام جنگ کردند. هگانا با اعلام قیام مسلحانه علیه بریتانیا چندین عملیات پراکنده انجام داد؛ با این وجود بخشی از یهودیان این اقدامات را کافی نمی‌دانستند و معتقد بودند بریتانیا

باید به عنوان یک اشغالگر معرفی شده و به شدت با آن‌ها برخورد شود. شرایط فلسطین به دلیل حملات گروه‌های شبه نظامی یهودیان به مقامات، نیروهای نظامی و تأسیسات راهبردی انگلیس به سرعت در حال بدتر شدن بود. این امر به روحیه و وجهه انگلیس صدمات شدیدی وارد کرد و باعث شد مخالفت مردم انگلیس با سرپرستی انگلیس بر فلسطین بیشتر شود. افکار عمومی در انگلیس خواستار «بازگشت نیروها به خانه» بودند.

دلیل دیگر انگلیس برای ترک فلسطین هزینه‌ی نگهداری ارتش بریتانیا در این منطقه بود. طبق آمار در سال ۱۹۴۷ بیش از صد هزار نظامی بریتانیایی به فلسطین آمده بودند که هزینه‌ی زیادی برای دولت جنگ‌زده‌ی بریتانیا داشت و آن‌ها دیگر از پس این هزینه‌ها بر نمی‌آمدند. با این دلایل بریتانیا در سال ۱۹۴۷ انصراف خود از قیومیت بر فلسطین را به سازمان ملل ارائه کرد. سازمان ملل بعد از بررسی تمام طرح‌های تقسیم ارائه‌شده، با صدور قطعنامه‌ی ۱۸۱ دستور تشکیل دو دولت یهودی و عربی و بی‌طرف ماندن اورشلیم را صادر کرد. طبق این قطعنامه ۵۵ درصد از اراضی فلسطین به یهودیان می‌رسید که ششصد هزار نفر از جمعیت فلسطین را تشکیل می‌داند و ۴۵ درصد باقیمانده هم سهم ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر فلسطینی ساکن آنجا می‌شد.

این طرح تقسیم بسیار عجیب بود، زیرا تا پیش از آن فقط ۲ هزار کیلومترمربع از مساحت ۲۷ هزار کیلومترمربعی این سرزمین (یعنی حدود ۷ درصدش) در اختیار یهودیان بود؛ در حالی که با این طرح این مقدار به ۱۵ هزار کیلومترمربع افزایش پیدا کرده بود. از طرف دیگر در این طرح اقلیت ۶۰۰ هزار نفری که ۳۳ درصد جمعیت این سرزمین بودن، بیشتر از جمعیت ۶۶ درصدی که اعراب فلسطینی بودند سهم می‌بردند. ۳۳٪ از کل جمعیت فلسطین که ۷٪ اراضی رو در اختیار داشتند، اکنون با این طرح سازمان ملل صاحب حدود ۵۵٪ از کل فلسطین می‌شدند؛ دربارہ‌ی ۳۳٪ و ۷٪ هم بحث‌های فراوانی وجود دارد. هرچه که بود، این تقسیم سنگ بنای تمام اتفاقات بعدی را گذاشت. این طرح توسط جنبش جهانی صهیونیسم پذیرفته شد، اما اعراب و گروه‌های تندروی یهودی آن را رد کردند. واضح است که هیچ‌یک از رهبران فلسطینی این تقسیم را قبول نمی‌کردند و اگر هم می‌پذیرفتند، مردم مانع می‌شدند. این اتفاقات باعث آغاز سلسله‌درگیری‌های خونینی بین فلسطینی‌ها و یهودیان شد که به جنگ‌های داخلی ۱۹۴۷ معروف هستند.

اعلام موجودیت اسرائیل و آغاز جنگ‌های اعراب و اسرائیل

دولت بریتانیا بدون توجه به این اتفاقات و جنگ‌های داخلی، بر اساس برنامه‌زمانی از پیش اعلام‌شده، ۱۴ می ۱۹۴۸ تمام نظامیان خود را از فلسطین خارج کرد و این سرزمین را با یک گره کوره باز نشده تنها گذاشت. همزمان با این خروج تاریخی که مصادف بود با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷، ۲۵۰ نفر از اعضای گروه‌ها و احزاب یهودی در موزه‌ی وقت تل‌آویو جلسه‌ای برگزار کردند که به تأسیس اسرائیل انجامید. این افراد با صدور بیانیه‌ای با تأکید بر قطعنامه‌ی ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل، از حق خود برای تشکیل کشور دفاع و موجودیت اسرائیل را اعلام کردند. به این ترتیب کشور جدیدی به نام اسرائیل در اراضی اعلام‌شده از سوی سازمان ملل اعلام موجودیت کرد.

یک روز بعد از اعلام این تصمیم، کشورهای عربی شامل سوریه، اردن، مصر، عراق، یمن، عربستان و لبنان علیه دولت تازه‌تأسیس اسرائیل اعلام جنگ کردند و از تمام جهات به این سرزمین حمله‌ور شدند. اسرائیل در آن زمان ارتشی نداشت و فقط گروه‌های شبه نظامی یهودی مثل هگانا و ایرگون اسلحه‌به‌دست بودند. با این وجود ارتش‌های عربی نتوانستند به موفقیتی برسند و اکثر آن‌ها در مرزهای دولت تازه‌تأسیس اسرائیل زمین‌گیر شدند؛ اما ارتش اردن موفق شد با تصرف بخش غربی رود اردن (کرانه‌ی باختری) خود را به اورشلیم برساند و حتی بخش‌هایی از آن را تصرف کند. مصری‌ها نیز منطقه‌ی غزه را از صهیونیست‌ها گرفتند. این نبرد با آتش‌بس‌های مکرر سازمان ملل چندین بار متوقف شد و در سال ۱۹۴۹ با تعیین مرزهای اولیه اسرائیل، موسوم به مرز سبز، به پایان رسید. این جنگ برای اسرائیلی‌ها به جنگ استقلال معروف شد و اعراب عملاً از یهودی‌ها شکست خوردند.

بعد از این جنگ اسرائیل موفق شد ۲۶ درصد بیش از آنچه سازمان ملل در قطعنامه ۱۸۱ برای یهودی‌ها در نظر گرفته بود را تصرف کند و مابقی این سرزمین که قرار بود فلسطین باشد، بین اردن و مصر تقسیم شد. به این ترتیب بخش‌های کوچکی از کرانه‌ی باختری به‌علاوه بخش تاریخی شهر بیت‌المقدس که طی جنگ ۱۹۴۸ در دست اردن باقیمانده بود، تحت کنترل این کشور درآمد و نواره غزه به مصری‌ها سپرده شد. از این تاریخ به بعد مرزهایی که در قطعنامه‌ی ۱۸۱ تعیین شده بود، فراموش و مرزهای سال ۱۹۴۹ به صورت ضمنی توسط سازمان ملل به رسمیت شناخته شد.

اگر رود اردن را به‌عنوان مرز سرزمین‌های فلسطین و اسرائیل در نظر بگیریم، بخش غربی این رود یعنی کرانه‌ی باختری که تا اورشلیم ادامه دارد، به‌عنوان بخش اعظمی از خاک فلسطین امروزی شناخته می‌شود و بخش دیگر فلسطین یعنی نوار غزه در سواحل دریای مدیترانه و مرز مصر قرار دارد که چند صد کیلومتر با کرانه‌ی باختری فاصله دارد و اسرائیل بین این دو بخش فاصله انداخته است.

آنچه که تا بدین جا گفته‌ایم را به‌طور خلاصه مرور می‌کنیم: بریتانیا قیومیت را رها می‌کند. سازمان ملل برای این منطقه تصمیم‌گیری کرده و ۵۵ درصد اراضی را به دولت یهودی و ۴۵٪ را به اعراب فلسطین واگذار می‌کند. یهودیان این تقسیم را می‌پذیرند، اما اعراب فلسطینی قبول نمی‌کنند. اسرائیل متولد می‌شود و ارتش کشورهای عرب به اسرائیل حمله می‌کنند و نتیجه‌ی این حمله تقدیم شدن ۲۶٪ مساحت بیشتر به صهیونیست‌هاست. اعراب ساکن مناطق تسخیرشده آواره می‌شوند و از خانه و کاشانه‌ی خود به سمت ناکجاآباد فرار می‌کنند. دولت جدید اسرائیل هم آن مناطق را تصرف می‌کند.

جنگ‌های کانال سوئز، ۶ روزه و یوم کپیور (Yom Kippur)

پس از این شکست اعراب سه بار دیگر به مصاف اسرائیلی‌ها رفتند. اولین جنگ مجدد بین اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۵۶ بود که مصر تصمیم گرفت کانال سوئز را ملی کند. این مسئله با واکنش اسرائیل، انگلیس و فرانسه مواجه شد و آن‌ها به مصر حمله کردند، اما با دستور سازمان ملل و آمریکا مجبور به آتش‌بس شدند و ملی شدن کانال سوئز توسط مصر را پذیرفتند.

این پیروزی در ملی کردن کانال سوئز باعث تقویت روحیه‌ی اعراب شد و آن‌ها به فکر حمله‌ی مجدد به اسرائیل افتادند تا بتوانند فلسطین را از دست آن‌ها آزاد کنند. در سال ۱۹۶۷ ارتش‌های مصر، اردن، سوریه، عراق و لبنان آماده‌ی حمله‌ی همه‌جانبه به اسرائیل شدند. تحرکات اعراب در مرزهایشان با اسرائیل باعث شد عملیات لو برود و چند روز قبل از حمله، اسرائیل در یک اقدام پیش‌دستانه به این کشورها حمله کرد.

۵ ژوئن ۱۹۶۷ هواپیماهای ارتش اسرائیل تمام فرودگاه‌های مصر را بمباران و ۳۰۷ فروند از هواپیماهای مصر را نابود کردند. این اقدام ضربیه‌ی بزرگی به اعراب بود. در مرحله‌ی بعد، نیروی زمینی ارتش اسرائیل صحرای سینا و غزه را اشغال کرد و پس از آن به سراغ سوریه و اردن رفت. ارتش اسرائیل کرانه‌ی باختری را از اردن گرفت و بلندی‌های جولان در مرز سوریه و لبنان را به اشغال درآورد. اعراب بعد از شش روز جنگ و از دست دادن زمین‌های بسیار زیاد، پیشنهاد آتش‌بس سازمان ملل را پذیرفتند. سازمان ملل بعد از اعلام این آتش‌بس با صدور قطعنامه‌ای خواستار تخلیه‌ی مناطق اشغال شده در این جنگ توسط اسرائیل شد که مصر و اردن بلافاصله آن را پذیرفتند، اما سوریه از پذیرش آن سر باز زد. اسرائیل نیز به رسمیت شناختن این کشور توسط اعراب را شرط پذیرش این قطعنامه و تخلیه‌ی مناطق اشغالی عنوان کرد.

این شکست آبروریزی بزرگی بود. به همین دلیل اعراب برای پس گرفتن خاک از دست‌رفته‌ی خود در سال ۱۹۷۳ بار دیگر دست به کار شدند. این نبرد که به یوم کیپور معروف شد، با شکست مجدد اعراب همراه شد. آن‌ها پذیرفتند در میدان نبرد حریف اسرائیل نیستند و افسانه‌ی شکست‌ناپذیری اسرائیل سر زبان‌ها افتاد. از این‌جا به بعد بیشتر کشورهای عربی راه دیپلماتیک و مذاکره را جایگزین جنگ کردند.

روابط ایران و اسرائیل

به‌جز اعراب که از در دشمنی با اسرائیل وارد شده بودند، دو کشور غیرعرب دیگر در منطقه حضور داشتند که راه متفاوت‌تری را با آن‌ها در پیش گرفتند. اولین کشور غیرعرب ترکیه بود که خیلی زود این دولت را به‌عنوان یک کشور به رسمیت شناخت و با آن‌ها وارد روابط دیپلماتیک شد و دومین کشور ایران بود.

در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ که مسئله‌ی تقسیم فلسطین و تشکیل دو دولت یهودی و عربی در فلسطین توسط سازمان ملل مطرح شد، ایران یکی از مخالفان این طرح بود و به تشکیل یک دولت واحد اصرار داشت. اما در نهایت این تلاش‌ها با صدور قطعنامه‌ی ۱۸۱ به جایی نرسید و سازمان ملل تشکیل دو دولت را به تصویب رساند. در سال ۱۹۴۸ که اسرائیل اعلام موجودیت کرد، ایران این کشور را به رسمیت نشناخت؛ اما این وضعیت یک سال و نیم بیشتر دوام نداشت. بروز جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ باعث شد زندگی تعدادی از اتباع ایرانی که ساکن این سرزمین بودند، در معرض خطر قرار بگیرد و تعداد زیادی از آن‌ها آواره شوند. همین امر سبب شد دولت وقت ایران برای حل مشکل اتباع ایرانی با اسرائیلی‌ها ارتباط برقرار کنند و کلید روابط دیپلماتیک ایران و اسرائیل زده شود.

در سال ۱۹۴۹ دولت ساعد مراغه‌ای تصمیم گرفت کشور اسرائیل را به صورت نیمه‌رسمی به رسمیت بشناسد. این تصمیم بدون نظر مجلس اتخاذ شده بود که با اعتراضات زیادی همراه شد؛ اما مراغه‌ای در دفاع از این اقدام، مدعی شد که اولاً برای رسیدگی به وضع اتباع نیاز به تأسیس کنسول‌گری داشته و برای این کار باید اسرائیل را به رسمیت می‌شناخت و ثانیاً مطلع شده اعراب و اسرائیلی‌ها در حال امضای پیمان صلح هستند و شایسته نیست ما خودمان را به خاطر آن‌ها به مخاطره بیاوریم. به این ترتیب ایران بعد از ترکیه دومین کشور مسلمان و خاورمیانه‌ای بود که موجودیت اسرائیل را قبول کرد. البته تا سال‌ها بعد پیمان صلحی بین اعراب و اسرائیل امضا نشد.

روابط اسرائیل و ایران در این دوران سه سال بیشتر دوام نیاورد و با روی کار آمدن دولت دکتر مصدق، ایران به رسمیت شناختن اسرائیل را پس گرفت و تمام روابط دیپلماتیک خود با این کشور را قطع کرد؛ اما بعد از کوتای ۲۸ مرداد این روابط دوباره احیا شد؛ هرچند این بار به شکل نیمه‌رسمی و در قالب همکاری‌های اقتصادی. زیرا هم جامعه‌ی ایران و هم کشورهای همسایه‌ی ایران نسبت به این رابطه حساس شده بودند و برقراری روابط رسمی دیپلماتیک سخت بود و دیگر کشورهای منطقه را با ایران دشمن می‌کرد.

این روابط چند دلیل عمده داشت؛ اولاً با ظهور جمال عبدالناصر در مصر، جریانات ناسونالیست عربی رشد کردند و همین امر باعث شد که دو دولت غیرعرب این منطقه، یعنی ایران و اسرائیل، بیش از قبل به هم نزدیک شوند. ثانیاً یهودیان به خاطر کمک هخامنشیان به آن‌ها، خود را مدیون ایرانی‌ها می‌دانستند و به سمت ایران گرایش زیادی داشتند. روابط اقتصادی ایران و اسرائیل نیز از مسئله‌ی نفت شروع شد.

اسرائیل به نفت نیاز داشت، اما به‌جز ایران هیچ‌یک از کشورهای منطقه حاضر به فروش نفت به آن‌ها نبودند. از طرف دیگر ایران نیز برای آغاز جریان نوسازی به صنعت و عمران نیاز داشت، به همین دلیل دست کمک به سوی اسرائیل دراز کرد و خیلی زود تعداد زیادی از مهندسان اسرائیلی برای انجام پروژه‌های عمرانی و صنعتی وارد ایران شدند. در همین سال‌ها شاه ایران تصمیم گرفت تا با اجرای یک طرح اصلاحی موسوم به «انقلاب سفید»، زمین‌های بزرگ کشاورزی را بین دهقانان و زارعان تقسیم کند؛ اما یک نگرانی بزرگ وجود داشت و آن از بین رفتن صرفه‌ی اقتصادی کشاورزی به واسطه‌ی خرد شدن زمین‌ها بود.

شاه برای انجام این پروژه از متخصصان اسرائیلی کمک گرفت؛ چرا که آن‌ها در طول سالیان سکونت در فلسطین، شیوه‌های نوینی را برای کشاورزی ابداع کردند که باعث افزایش بازدهی می‌شد. از طرف دیگر اسرائیلی‌ها برای کشاورزان تعاونی‌هایی معروف به «کیبوتص» را ایجاد کرده بودند که خودشان بتوانند محصولاتشان را به بازار عرضه کنند و سود بیشتری ببرند. به همین دلیل کشاورزی در زمین‌های نسبتاً کوچک هم برای آن‌ها صرفه‌ی اقتصادی داشت. این مسئله باعث شد تا شاه از اسرائیلی‌ها کمک بخواهد.

از دیگر پروژه‌های مهم مشترک ایران و اسرائیل در آن سال‌ها، اجرای خط دریایی صادرات نفت ایران به اروپا از طریق اسرائیل بود. دلیل اجرای این طرح بسته شدن کانال سوئز به دلیل جنگ‌های سال ۱۹۶۷ بین اعراب و اسرائیل بود که راه صادرات نفت به اروپا را به شدت سخت کرد. به همین دلیل اسرائیل پیشنهاد داد ایران نفت خود را به بندر ایلات در اسرائیل برساند. این کشور نیز با احداث ۱۰۰۰ کیلومتر خط لوله،

نفت را به بندر اشدود در آن سوی کانال منتقل خواهد کرد تا نفت ایران بعد از دور زدن کانال سوئز به اروپا برسد. این طرح باعث شد تحریم نفتی بعد از جنگ ۱۹۶۷ نیز تأثیری در صادرات نفت ایران نداشته باشد.

علاوه بر این اسرائیلی‌ها کمک‌های نظامی زیادی به ایران می‌کردند و پیش از آمریکا به شریک نظامی ایران تبدیل شده بودند. در سال ۱۹۷۷ پروژه‌ی مشترکی موسوم به پروژه شکوفه برای تولید موشک‌های دوربرد بین ارتش ایران و اسرائیل کلید خورد که نشان از عمق همکاری نظامی دو کشور بود.

علاوه بر این خط هوایی مستقیمی بین تهران و تلاویو به راه افتاده بود که عمق روابط تجاری و دیپلماتیک ایران و اسرائیل را به تصویر می‌کشید. طبق گفته‌ی متخصصان اسرائیلی که برای کار به ایران می‌آمدند، آن‌ها در ایران زندگی شاهانه‌ای داشتند و دولت ایران تمام امکانات زندگی، حتی پرستار کودکان و پیشخدمت را برای آن‌ها فراهم می‌کرد. با این وجود به دلیل روحیه‌ی ضداسرائیلی در جامعه‌ی مسلمان ایران، آن‌ها در اغلب موارد هویتشان را پنهان می‌کردند و خود را متخصصان فرانسوی یا آلمانی معرفی می‌کردند.

مذاکرات دیپلماتیک برای حل منازعه

همان‌طور که گفتیم بعد از شکست در نبرد یوم کیپور، اعراب به این نتیجه رسیدند که راه دیپلماتیک تنها راه رفع اشغال سرزمین‌های ازدست‌رفته در جنگ‌هایشان با اسرائیل است. البته آن‌ها تا پیش از این هرگونه طرح صلح و گفتگو با اسرائیل را رد می‌کردند که مهمترین آن‌ها کنفرانس صلح پاریس و طرح‌های دولت آمریکا بود. با این حال مصر اولین کشوری بود که مذاکره‌ی مستقیم با اسرائیل را پذیرفت. انور سادات، رئیس‌جمهور مصر در سال ۱۹۷۷ در یک سفر تاریخی برای انجام مذاکرات صلح با اسرائیل وارد تل‌آویو شد و حتی در پارلمان اسرائیل سخنرانی کرد و به تبع آن مقامات اسرائیلی نیز به مصر سفر داشتند.

حاصل این مذاکره که با میانجی‌گری دولت آمریکا انجام گرفت، پیمان «کمپ دیوید» بود. طبق این پیمان اسرائیل صحرای سینا را به مصر برگرداند و در قبال آن مصر به‌عنوان اولین کشور عربی مجبور شد اسرائیل را به رسمیت بشناسد و روابط دیپلماتیک با اسرائیل را در سطوح بالا برقرار کند. در پیمان کمپ دیوید تنها بندی که به فلسطین اختصاص داشت، تضمین اسرائیل به آغاز مذاکرات با فلسطینی‌ها برای تشکیل دولت خودمختار فلسطینی در غزه و کرانه‌ی باختری بود که البته حدود ۲۰ سال بعد به نتیجه رسید.

این قرارداد باعث شد تا فلسطینی‌ها احساس کنند مهمترین حامی خود را از دست داده‌اند، خصوصاً این که چند سال بعد از کمپ دیوید، جنگ بین ایران و عراق آغاز شد و دو کشوری که از حامیان فلسطین بودند، با هم درگیر شدند. علاوه بر این جنگ داخلی لبنان ضربه‌ی دیگری به فلسطینی‌ها بود، چرا که در این جنگ هم دو متحد دیگر آنان، یعنی سوریه و لبنان، با هم وارد جنگ شدند. تمام این اتفاقات باعث شد تا فلسطینی‌ها سرخورده شده و به سمت مذاکره گرایش پیدا کنند.

«سازمان آزادی‌بخش فلسطین» که نماینده‌ی بیشتر گروه‌های فلسطینی محسوب می‌شد، در اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی در یک چرخش آشکار اعلام کرد که برای استقرار صلح و امنیت در منطقه، به‌ویژه فلسطین، رژیم صهیونیستی و کشورهای همسایه، از فعالیت‌های جهادی خود صرف‌نظر و چشم‌پوشی می‌کند. این اقدام در واقع چراغ سبزی برای آغاز مذاکرات بود. این چراغ سبز باعث شد تا آمریکا مقدمات یک دور مذاکره‌ی جدید بین اعراب و اسرائیل را فراهم کند. این دور از مذاکرات زمینه‌ی امضای دو پیمان صلح بین اسرائیل و اردن و همچنین اسرائیل و فلسطینی‌ها را فراهم کرد.

در مذاکرات با اسرائیل، سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات، نماینده‌ی فلسطینی‌ها بود. این مذاکرات نهایتاً در سال ۱۹۹۳ به نتیجه رسید و دو طرف یک پیمان صلح به امضا رساندند. از آن‌جا که مذاکرات اصلی این پیمان در شهر «اسلو»ی نروژ انجام شده بود، این پیمان به «پیمان اسلو» معروف شد. البته دور آخر مذاکرات با میانجی‌گری بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا بین یاسر عرفات و اسحاق رابین در کاخ سفید برگزار شد. در خاطرات بیل کلینتون آمده که او برای جلوگیری از درگیری بین طرف فلسطینی و اسرائیلی، بسیاری اوقات اجازه‌ی ملاقات رو در رو را به آن‌ها نمی‌داد و تنها پیشنهاد طرفین را به صورت کتبی و با نوشتن نظر خودش در پیوست بین آن‌ها رد و بدل می‌کرد.

در این پیمان طرف فلسطینی پذیرفت که موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد و در عوض به صورت موقت دولتی خودگردان در کرانه‌ی باختری و غزه ایجاد شود که این به معنی رسیدن به راه‌حل دو دولتی بود.

البته پیمان اسلو یک پیوست دیگر نیز داشت که به تعیین محدوده‌ی سرزمینی فلسطین مربوط می‌شد و به پیمان اسلو ۲ معروف شد. براساس این تقسیم بندی کرانه‌ی باختری به سه منطقه تقسیم شد و دولت خودگردان فلسطین در هر یک از این مناطق اختیارات مختلفی داشت. در منطقه‌ی A که ۱۸ درصد از کرانه‌ی باختری را شامل می‌شود، هم اداره‌ی امور داخلی در اختیار دولت خودگردان است و هم مسائل امنیتی آن، یعنی اختیار تمام. در منطقه‌ی B که شامل ۲۱ درصد از خاک کرانه‌ی باختری است، دولت خودگردان فلسطین فقط اداره‌ی امور اقتصادی، بهداشتی و آموزشی را بر عهده دارد. و نهایتاً منطقه‌ی C که ۶۱ درصد از کل مساحت کرانه‌ی باختری است کلاً در اختیار اسرائیل قرار گرفت. جالب این است که بدانید بسیاری از منابع طبیعی در همین منطقه‌ی C واقع شده‌اند.

علاوه بر این کنترل تمام راه‌ها و جاده‌ها در کرانه‌ی باختری بر عهده‌ی پلیس و ارتش اسرائیل قرار گرفت. جمعیت مناطق A و B که تحت کنترل دولت خودگردان قرار گرفته بود، حدود ۲٫۸ میلیون است و سایر فلسطینی‌ها زیر پرچم اسرائیل باقی ماندند.

بعد از این توافق تاریخی، یاسر عرفات بعد از ۲۷ سال آوارگی با استقبال فلسطینی‌ها و به‌عنوان قهرمان مردم فلسطین به کرانه‌ی باختری برگشت و ریاست دولت خودگردان فلسطینی را در دست گرفت.

طبق پیمان اسلو دولت خودگردان و طرف اسرائیلی یک محدودیت ۵ ساله برای رسیدن به توافق جامع در نظر گرفته بودند، اما هیچ یک از طرف‌ها نتوانست در زمان تعیین‌شده به توافق دست یابد. مهمترین دلیل این عدم توافق مسئله‌ی شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه‌ی باختری، تقسیم بیت‌المقدس، مرزها، آب، مسائل امنیتی و بازگشت آوارگان فلسطینی بود.

چالش‌های مسیر صلح

از سال ۱۹۴۸ که اسرائیل اعلام موجودیت کرد، تعداد زیادی از فلسطینی‌ها که حالا در محدوده‌ی سرزمینی اسرائیل قرار گرفته بودند، آواره شدند. این آوارگان به سمت مناطق عرب‌نشین و فلسطینی مثل نوار غزه، کرانه‌ی باختری، مصر، سوریه، لبنان و اردن سرازیر شدند. طبق اعلام آژانس پناهنجویان سازمان ملل، در سال ۱۹۵۰ تعداد این آوارگان ۷۱۱ هزار نفر بوده‌است. تعداد آوارگان فلسطینی بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ افزایش پیدا کرد، زیرا دولت اسرائیل بعد از تصرف کرانه‌ی باختری و غزه دست به تصفیه‌ی گسترده‌ی فلسطینی‌ها زد و کسانی که به مبارزه گرایش داشتند را از این سرزمین‌ها بیرون کرد. طبق آمار در سال ۲۰۱۰ تعداد آوارگان فلسطینی حدود ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شد. مسئله‌ی بازگشت این فلسطینی‌ها به سرزمین آبا و اجدادیشان یکی از موانع پیشبرد صلح فلسطین و اسرائیل است. دولت اسرائیل همواره با بازگشت این جمعیت میلیونی حتی به مناطق تحت کنترل دولت خودگردان هم مخالف است و آن را تهدیدی جدی برای اسرائیل می‌داند.

از طرف دیگر بعد از اشغال کرانه‌ی باختری و غزه توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷، دولت اسرائیل شروع به ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه‌ی باختری، غزه، صحرای سینا و بلندی‌های جولان کرد. این شهرک‌ها در کرانه‌ی باختری بسیار بیشتر از سایر مناطق بود. با ساخت این شهرک‌ها که تا امروز هم ادامه دارد، حدود ۳۰۰ هزار یهودی در کرانه‌ی باختری مستقر شدند. این ساخت و سازها در شرایطی بود که طبق قطعنامه‌ی ۲۴۱، کرانه‌ی باختری و غزه خاک فلسطین است و اسرائیل نه تنها حق شهرک‌سازی نداشته، بلکه باید این منطقه را خیلی زود تخلیه می‌کرد؛ اما شهرک‌سازی‌ها را ادامه داد. همین شهرک‌ها یکی از مهمترین چالش‌های صلح فلسطین و اسرائیل بوده، چراکه اسرائیل حاضر به تخلیه‌ی آن‌ها نبوده و نیست. البته دولت اسرائیل در سال ۲۰۰۵ و در زمان نخست‌وزیری آریل شارون پذیرفت که شهرک‌های یهودی‌نشین در غزه را تخلیه کند. حدود ۱۶ هزار یهودی در شهرک‌های یهودی‌نشین غزه ساکن بودند که سال ۲۰۰۵ از این منطقه خارج شدند و غزه بعد از ۳۸ سال اشغال، آزاد شد. اما شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه‌ی باختری برچیده نشدند.

مسئله‌ای که وجود دارد این است که اتفاقاً دولت اسرائیل طرح‌های حمایتی وسیعی ایجاد می‌کند تا مردمش در این شهرک‌ها زندگی کنند؛ زیرا در حالت عادی کسی حاضر نیست در میان فلسطینی‌ها و با ترس هرروزه از بروز درگیری زندگی کند. در نتیجه برای حل این مشکلات، دولت اسرائیل سوبسیدهای زیادی را برای سکونت در شهرک‌هایش هزینه می‌کند؛ مثلاً قیمت مسکن در این شهرک‌ها ارزان‌تر است، امکانات رفاهی فراوانی فراهم شده و امنیت آن‌ها را تضمین می‌کند. همان‌طور که گفتیم این شهرک‌ها در دل شهرهای فلسطینی ساخته شده‌اند و از طریق جاده‌های مخصوصی به هم وصل هستند که با اینکه نزدیک شهرهای فلسطینی‌ست، ولی از میان آن‌ها رد نمی‌شود. شما می‌توانید در پادکست به صدای تبلیغ یکی از پروژه‌های مسکونی این شهرک‌ها گوش کنید تا ببینید چگونه پروژه‌های انبوه‌سازی در این مکان‌ها در جریان‌اند.

مسئله‌ی تقسیم بیت‌المقدس هم یکی از مهمترین موانع رسیدن به توافق صلح بین فلسطین و اسرائیل بوده‌است. فلسطینی‌ها معتقدند که قسمت شرقی بیت‌المقدس جزء خاک فلسطین است و باید به‌عنوان پایتخت دولت فلسطینی انتخاب شود، اما اسرائیلی‌ها این مسئله را نمی‌پذیرند. در جریان مذاکرات سال ۲۰۰۰ بین یاسر عرفات و مقامات اسرائیلی که به میزبانی بیل کلینتون برگزار می‌شد، یاسر عرفات به رییس‌جمهور آمریکا گفته بود هنوز کسی در فلسطین زاییده نشده که از حق حاکمیت فلسطین بر قدس بگذرد.

راه مقاومت در مقابل مذاکره

به موازات باز شدن راه مذاکره بین طرف‌های فلسطینی و اسرائیلی، گروهی از فلسطینی‌ها از همان ابتدا که زمزمه‌های مذاکره شنیده می‌شد، با این استراتژی مخالف بودند و همچنان تأکید داشتند که باید با اسرائیل مبارزه کرد. این دسته از فلسطینی‌ها که اغلب ساکن غزه بودند در سال ۱۹۸۷ دست به اعتراضات گسترده‌ای زدند که به انتفاضه‌ی اول معروف شد. بهانه‌ی شروع این تظاهرات زیر گرفتن چند فلسطینی توسط یک راننده‌ی اسرائیلی در حومه‌ی غزه بود. دامنه‌ی اعتراضات خیلی زود به کرانه‌ی باختری نیز کشیده شد و با واکنش شدید نظامیان اسرائیلی مواجه شد. گروه‌های مسلح فلسطینی (از جمله حماس که تازه تأسیس شده بودند) نیز علیه اسرائیلی‌ها وارد میدان شدند. این گروه‌ها با انجام عملیات‌های مسلحانه و استشهادهای در شهرک‌ها و سرزمین‌های یهودی‌نشین باعث بالا گرفتن آتش درگیری‌ها شدند. این درگیری‌ها تا سال ۱۹۹۱ ادامه داشت، اما به مرور از شدت آن کم شد.

با به نتیجه نرسیدن مذاکرات ۵ ساله بین عرفات و اسرائیلی‌ها که قرار بود پایانی بر ۵۰ سال جنگ باشد، فلسطینی‌ها بیش از قبل سرخورده شدند. این شکست باعث شد گروه‌های مخالف مذاکره بار دیگر قدرت بگیرند و جماعت زیادی را با خود همراه کنند. این گروه‌ها منتظر فرصتی بودند تا دوباره علیه اسرائیل دست به اسلحه ببرند و شارون این فرصت را به آن‌ها داد. آریل شارون در سال ۲۰۰۰ به‌عنوان نخست‌وزیر اسرائیل به همراه یک هیئت نظامی برای بازدید از مسجد الاقصی به اورشلیم رفت. این بازدید باعث شروع اعتراضات گسترده‌ای در اورشلیم شد و خیلی زود دامنه‌ی آن به کرانه‌ی باختری و غزه کشیده شد. گروه‌های مسلح فلسطینی که منتظر این لحظه بودند، عملیات‌های گسترده‌ای را علیه نظامیان و شهروندان اسرائیلی ترتیب دادند. این دور از اعتراضات و مبارزه‌ها به انتفاضه‌ی دوم یا «انتفاضه‌ی الاقصی» معروف شد. اسرائیل برای مهار این اعتراضات اقدام به ترور چندین تن از رهبران فلسطینی - از جمله شیخ احمد یاسین، بنیانگذار و رهبر حماس - کرد؛ اما این ترورها هم انتفاضه‌ی دوم را متوقف نکرد تا این که آریل شارون برای خاموش کردن آتش اعتراضات در سال ۲۰۰۵ دستور تخلیه‌ی شهرک‌ها و پادگان‌های اسرائیلی در غزه را صادر کرد و عملاً به اشغال غزه پایان داد. انتفاضه‌ی دوم در همان سال ۲۰۰۵ با امضای توافق‌نامه‌ی آتش‌بس بین اسرائیل و گروه‌های فلسطینی پایان یافت.

البته در طول مدت انتفاضه‌ی دوم مذاکراتی بین دولت خودگردان و رییس‌جدید آن یعنی محمود عباس با طرف اسرائیلی انجام شد، اما نتیجه‌ای نداشت. این مذاکرات براساس طرح پیشنهادی بوش موسوم به «طرح صلح خاورمیانه» بود، اما ادامه‌ی انتفاضه و کوتاه نیامدن

اسرائیل از مواضع مورد اختلاف باعث شد این مذاکرات بی نتیجه بماند.

فلسطینی‌ها که حماس را عامل آزادسازی غزه می‌دانستند، در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۶ به کاندیداهای این گروه رأی دادند. این پیروزی باعث پایان سلطه‌ی «گروه فتح» یا همان «سازمان آزادسازی فلسطینیان» بر دولت خودگردان شد و رهبر حماس، به‌عنوان نخست‌وزیر جدید این دولت انتخاب شد. اتفاقی که به‌عنوان پایان دوره‌ی مذاکره و آغاز نبرد رو در رو تفسیر می‌شد. با این وجود دولت وحدت در فلسطین ۱ سال بیشتر دوام نیاورد. در سال ۲۰۰۷ حماس و فتح با یکدیگر وارد جنگی داخلی شدند. عاقبت این جنگ تقسیم فلسطین بین حماس و فتح بود، به‌طوری که کرانه‌ی باختری به دست فتح و غزه به دست حماس افتاد.

از این تاریخ به بعد غزه به تهدیدی جدی برای اسرائیلی‌ها تبدیل شد و آن‌ها در دو مرحله سعی کردند با حمله به غزه این تهدید را خنثی کنند؛ اما هر دو بار با فشار جوامع بین‌المللی و مقاومت گروه‌های مسلح در غزه -خصوصاً حماس و جهاد اسلامی- با شکست مواجه شد. با جدا شدن حماس از فتح، مذاکرات صلح بین دولت خودگردان و اسرائیل با میانجی‌گری اوپاما دوباره از سر گرفته شد. در این دوره از مذاکرات، دولت جدید آمریکا چرخش بیشتری به سمت فلسطینی‌ها داشت؛ به‌طوری که اوپاما اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود تا شهرک‌سازی‌ها را متوقف و حتی برخی شهرک‌ها را تخلیه کند. اما این پیشنهادات هرگز عملی نشدند و اسرائیل از اجرای آن‌ها شانه خالی کرد تا بن‌بست ادامه داشته باشد.

شکست این دور از مذاکرات باعث نزدیکی دوباره‌ی حماس و فتح شد و این دو گروه تصمیم گرفتند در سال ۲۰۱۴ دولت وحدت ملی تشکیل بدهند تا بار دیگر کرانه‌ی باختری و غزه یکی شوند. اما این امر با بروز مجدد اختلافات محقق نشد.

اقتصاد اسرائیل و فلسطین

در طول این ۷۰ ساله‌ی که از درگیری بین فلسطینی‌ها و یهودیان می‌گذرد، همه‌ی ما تنها از درگیری و جنگ بین این دو گروه گفتیم و شنیدیم، غافل از این که زندگی با تمام سختی و آسانی‌هایش در میان مردم این منطقه جریان دارد. برای نشان دادن جریان زندگی در این سرزمین پرمناقشه بد نیست که اقتصاد آن‌ها را مرور کنیم.

اقتصاد اسرائیل

طبق آمار و ارقام بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اسرائیل از لحاظ توسعه و پیشرفت اقتصادی رتبه اول منطقه‌ی جنوب غرب آسیا را در اختیار دارد. البته اسرائیل در سال‌های ابتدایی تأسیس به شدت به کمک‌های خارجی نیازمند بود و قدرت اقتصادی چندانی نداشت، اما به‌سرعیت از وضعیت قبلی خود فاصله گرفت. کالاهای صنعتی، محصولات شیمیایی، محصولات کامپیوتری، نظامی و کشاورزی مهمترین اقلام صادرات اسرائیل است که ارزش آن به ۶۰ میلیارد دلار در سال می‌رسد.

آن‌ها همچنین رتبه‌ی پنجم مشارکت در شغل‌های با مهارت بالا را در جهان به خود اختصاص داده‌اند. این مشاغل شامل صنایع های‌تک و استارت‌آپی می‌شود که اسرائیل با قدرت و سرعت زیادی در آن رشد داشته است. در حال حاضر اسرائیل بعد از آمریکا بیشترین شرکت‌های استارت‌آپی دنیا را در خود جای داده‌است. مانند آمریکا که منطقه‌ی «سیلیکون ولی» در دره‌ی کالیفرنیا را به شرکت‌های نوپا و تکنولوژیک اختصاص داده، اسرائیلی‌ها نیز «سیلیکون وادی» را در اختیار استارت‌آپ‌ها و شرکت‌های تکنولوژیک گذاشته‌اند و در واقع منطقه‌ای مخصوص این کسب‌وکارها ایجاد کرده‌اند. این منطقه علاوه بر شرکت‌های بومی، به محل سرمایه‌گذاری غول‌های تکنولوژیک مثل اینتل، مایکروسافت، اپل، IBM و بسیاری از شرکت‌های بزرگ دیگر تبدیل شده‌است که واحدهای تحقیق و توسعه‌ی خود را به سیلیکون وادی منتقل کرده‌اند. این پیشرفت‌ها پیش از هرچیز به دلیل آموزش نیروی انسانی قوی در اسرائیل است. دانشگاه‌های مهندسی و فنی اسرائیل جزء بهترین دانشگاه‌های دنیا به شمار می‌روند، به‌نحوی که سه دانشگاه آن‌ها در فهرست ۵۰ دانشگاه برتر دیده می‌شود و این فرصتی طلایی برای شرکت‌های بزرگ است که از این نیروی انسانی نهایت استفاده را ببرند. این اقدامات باعث شده اقتصاد اسرائیل با تکنولوژی همراه شده و امکان جهش‌های بسیار بزرگ برای آن‌ها فراهم شود.

بخش دیگری که اسرائیل در آن بسیار قوی عمل کرده، بخش کشاورزی و مدیریت منابع آب است. علی‌رغم این که ۶۰ درصد از اسرائیل را بیابان تشکیل می‌دهد، اما استفاده از روش‌های نوین کشاورزی در اسرائیل باعث شده ۹۵ درصد از نیاز کشاورزی و پروتئینی آن‌ها در همان‌جا تأمین شود.

با اعلام سازمان ملل، اسرائیل در رتبه‌ی اول مدیریت منابع آبی قرار دارد. آبیاری قطره‌ای و تحت فشار از ابداعات دانشمندان اسرائیلی محسوب می‌شود. اسرائیل همچنین از پیش‌تازان استفاده از آب شیرین‌کن‌ها و آب‌های بازیافتی در دنیا به حساب می‌آید. کارخانه‌ی آب شیرین‌کن سورک بزرگترین مجموعه‌ی آب شیرین در دنیاست که در اسرائیل قرار دارد. تا سال ۲۰۵۰ اسرائیل قصد دارد ۷۰ درصد از آب شرب شهروندان را از این آب شیرین‌کن‌ها تأمین کند که اکنون این میزان، ۴۵ درصد است.

از سال ۲۰۱۵ بیش از ۵۰ درصد از آب بخش صنعت و کشاورزی در اسرائیل از آب‌های بازیافتی تأمین شده‌است. آن‌ها ۸۵ درصد از آب‌های از دست‌رفته‌ی خود را دوباره بازیافت می‌کنند. این کار به وسیله‌ی شبکه‌ی وسیع فاضلاب و تصفیه در اسرائیل انجام می‌شود. البته آن‌ها برای تشویق کشاورزان به استفاده از آب بازیافتی سیاست‌های تشویقی خوبی را در نظر گرفتند؛ مثلاً آب بازیافتی به شدت ارزان‌تر از آب تازه قیمت‌گذاری شده تا کشاورزان از این آب استفاده کنند. همچنین تحقیق و توسعه‌ی مداوم در این بخش باعث افزایش بهره‌وری کشاورزی در اسرائیل شده، به‌طوری که میزان «تولیدات کشاورزی بر واحد آب مصرفی» در اسرائیل طی نیم قرن ۷ برابر شده‌است. اسرائیلی‌ها در ده سال مصرف آب در هکتار را از ۷۰۰۰ هزار مترمکعب به ۵۰۰۰ هزار مترمکعب کاهش دادند تا رتبه‌ی اول دنیا را به نام خود ثبت کنند. این پیشرفت‌ها باعث شده تا اسرائیل از طریق انتقال تجربه و تکنولوژی به سایر کشورها در حوزه‌ی مدیریت منابع آبی، سالانه ۲ میلیارد دلار درآمدزایی داشته باشد. این مدیریت باعث شده «کویر نِگب» در اسرائیل به بزرگترین کشتزار موجود در اسرائیل تبدیل شود.

اقتصاد فلسطین

در طرف مقابل فلسطینی‌ها اقتصادی به شدت ابتدایی دارند. عمده‌ی درآمد فلسطینی‌ها از کشاورزی و کمک‌های خارجی‌ای است که به تشکیلات خودگردان می‌شود. مرکبات، زیتون، توت‌فرنگی و گل مهم‌ترین کالاهای صادراتی فلسطین محسوب می‌شوند. بخش زیادی از فلسطینی‌ها به مشاغل سیاه در اسرائیل مشغولند که البته این وضعیت به خاطر محدودیتی که هر از چندگاهی برای آن‌ها لحاظ می‌شود، بسیار شکننده است.

از سوی دیگر بعضاً زمین‌های فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری نیز برای شهرک‌سازی‌های جدید مصادره می‌شود که امکان کشاورزی را روز به روز کمتر می‌کند. تهدید بعدی اقتصاد کشاورزی فلسطینی‌ها، مسئله‌ی آب است که بخش مهمی از آن در اختیار اسرائیل است. آب همیشه یکی از موارد مورد مناقشه در مذاکرات صلح بوده و فلسطینی‌ها به داشتن امنیت آبی تأکید داشته‌اند. علاوه بر این از بعد از پیمان اسلو برخی کشورهای عربی مانند عربستان سعی کردند صنایع ابتدایی خود -مثل صنایع بسته‌بندی- را با مجوز اسرائیل در کرانه‌ی باختری راه‌اندازی کنند.

یکی دیگر از بخش‌های فعال در فلسطین ساخت و ساز است که به دلیل جنگ‌های طولانی در این منطقه و تخریب مداوم خانه‌ها رونق زیادی دارد. تقریباً ۱۰ درصد از فلسطینی‌ها کارمند دولت خودگردان هستند و با کارمندی امرار معاش می‌کنند؛ البته این کارمندی تا حدود زیادی به کمک‌های خارجی وابسته است چون بودجه‌ی خود دولت خودگردان از طریق این کمک‌ها تأمین می‌شود و هرگونه تغییر در این بودجه، معاش کارمندان را هم به خطر می‌اندازد. همچنین طبق آمار ۱۲ درصد از درآمد فلسطینی‌ها از راه واسطه‌گری و خرده‌فروشی تأمین می‌شود.

در نوار غزه اقتصاد مردم به دلیل محاصره‌ی همه‌جانبه از سوی اسرائیل به شدت آسیب دیده است. اجناس مورد نیاز مردم این منطقه بیشتر از طریق تونل‌های مخفی‌ای تأمین می‌شود که گروه‌های مسلح و مردم عادی آن‌ها را حفر کرده‌اند تا خود را به صحرای سینا در مصر برسانند و اقلام مورد نیازشان را تأمین کنند و یا در این منطقه به کار پردازند. به همین دلیل اقتصاد غزه به «اقتصاد تونلی» معروف است. علاوه بر این در غزه بخش زیادی از مردم از طریق صیادی و ماهیگیری امرار معاش می‌کنند.

دوران جدید و معامله‌ی قرن ترامپ

از سال ۲۰۱۶ که ترامپ به‌عنوان رییس‌جمهور جدید آمریکا وارد کاخ سفید شد، وضعیت فلسطین و اسرائیل نیز وارد مرحله‌ی جدید و البته عجیبی شد. ترامپ از همان ماه‌های ابتدایی به دنیا قول داد که یک طرح جامع برای حل مسئله‌ی فلسطین ارائه کند. البته ترامپ پیش از ارائه‌ی این طرح، اورشلیم را به‌عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت و به دولت اسرائیل قول داد که سفارتخانه‌ی جدیدی در بیت‌المقدس احداث کند. سپس بلندی‌های جولان را - که طبق قطعنامه‌ی سازمان ملل «اشغال‌شده» محسوب می‌شوند - به‌عنوان بخشی از خاک اسرائیل به رسمیت شناخت تا تیر خلاصی به قطعنامه‌های قبلی سازمان ملل و پیمان اسلو زده باشد. به‌خاطر داریم که از همان سالی که سازمان ملل اعلامیه داده بود، قرار بود بیت‌المقدس بی‌طرف بماند و این بدان معنی است که از دید جامعه‌ی جهانی، این شهر متعلق به هیچ کشوری نیست. وقتی کشوری اعلام می‌کند که سفارتخانه‌اش را به آن‌جا منتقل می‌کند، یعنی تمام قطعنامه‌های سازمان ملل را قبول ندارد و معتقد است که این کشور متعلق به اسرائیل است. این یکی از کارهایی است که گفته می‌شود کورسوی امید باقی‌مانده برای صلح را از بین می‌برد.

پس از این ترامپ در سال ۲۰۱۹ از طرح ویژه‌ی خود برای فلسطین رونمایی کرد. در این طرح مناطق اشغال شده در کرانه‌ی باختری به‌عنوان خاک اسرائیل به رسمیت شناخته می‌شود و در عوض زمین‌هایی در مرز مصر به فلسطینی‌ها اهدا خواهد شد. این بند از طرح در واقع نقض کامل قطعنامه‌ی ۲۴۱ و مرزهای ۱۹۶۷ است که تأکید داشت کرانه‌ی باختری خاک فلسطین است؛ اما ترامپ با این کار به اولین مقام سیاسی در دنیا تبدیل شد که به شهرک‌سازی اسرائیلی‌ها در کرانه‌ی باختری و تصرف آن مشروعیت بخشید.

علاوه بر این براساس این طرح، پایتخت فلسطین جدید به یک شهر کوچک در نزدیکی قدس منتقل می‌شود و عملاً حق فلسطینیان بر اورشلیم یا بیت‌المقدس نادیده گرفته می‌شود. در این طرح همچنین خبری از بازگشت آوارگان فلسطینی به کشورشان نیست و به‌نظر می‌رسد که این مسئله از دستور کار خارج شده است.

کشور جدیدی که ترامپ برای فلسطینیان در نظر گرفته از قطعات منفصلی تشکیل شده که توسط تونل‌ها و پل‌های متعدد به هم متصل می‌شود. جزیره‌هایی از هم گسسته که پل و تونل آن‌ها را به هم وصل می‌کند و شبیه هر چیزی است به‌جز کشور! در این طرح همچنین به‌جز مرز کوچک غزه با مصر، سرزمین فلسطین هیچ مرز دیگری با همسایگان عرب خود ندارد و دور تا دور آن را خاک اسرائیل در بر می‌گیرد.

این طرح حداقل در ظاهر با مخالفت تمام گروه‌های فلسطینی از جمله فتح به‌عنوان رییس تشکیلات خودگردان فلسطین و کشورهای عربی مواجه شد. در حال حاضر که اخبار این منازعات را پی می‌گیریم، می‌بینیم که کشورهای دیگر هم به این طرح معترضند؛ از جمله خود انگلیس که در ابتدا مسبب این بلا برای این سرزمین بود. چند روز پیش بوریس جانسون بابت اجرای این طرح و انضمام کرانه‌ی باختری به اسرائیل به آن‌ها هشدار داد.

سخن آخر

با تمام این تفاسیر مسئله‌ی فلسطین و حل این بحران در حال حاضر با چند چالش اساسی مواجه است. اولین چالش مسئله‌ی وحدت بین فلسطینی‌ها است که از زمان انتفاضه‌ی اول تا کنون از بین رفته و تا زمانی که این وحدت دوباره ایجاد نشود، رسیدن به راه حل برای بحران فلسطین دشوار به نظر می‌رسد.

مسئله‌ی بعدی چالش‌های شش‌گانه‌ای است که بالاتر به آن اشاره شد: مسئله‌ی بیت‌المقدس، شهرک‌سازی‌ها، آوارگان فلسطینی، امنیت

فلسطین، مرزهای فلسطین و آب. هر چند سازمان ملل با صدور قطعنامه‌های مختلف راه‌حل این چالش‌ها را مشخص کرده، اما بی‌توجهی اسرائیل به قطعنامه‌ها و حمایت مقامات آمریکا خصوصاً ترامپ باعث شده رسیدن به راه‌حلی مشخص برای این چالش‌ها و حل مسئله‌ی فلسطین دور از دسترس باشد. این بود ماجرای مختصر پر مناقشه‌ترین منطقه‌ی جهان.

- با آرزوی صلح و آرامش برای نسل انسان -

منابع

- کتاب قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر / محمد صالح
- چگونه سرزمین اسرائیل اختراع شد / شولومو ساند
- درباره فلسطین / نوام چامسکی
- ریشه‌های بحران در خاورمیانه
- جنگ‌های نهایی اسرائیل، تاریخ ناگفته جنگ‌های اسرائیل / یان بلک
- صلحی که تمام صلح‌ها را بر باد داد / دیوید فرامکلین
- عهد عتیق (تورات)
- عهد جدید (انجیل)
- قرآن

- William David Davies, Louis Finkelstein, The Cambridge History of Judaism
- M. Avi-Yonah, The Jews under Roman and Byzantine Rule, Jerusalem
- Israel ends six-day war, BBC On This Day
- The Six Day War, CNN.com
- The Birth of the Palestinian Refugee Problem Revisited, Cambridge University Press
- The Palestine Triangle : the Struggle Between the British, the Jews and the Arabs
- Combating antisemitism: more targeted measures needed
- The Holocaust . U.S. National Park Service
- http://taubcenter.org.il/economics/?utm_source=google&utm_medium=cpc&utm_campaign=adswell&gclid=Cj0K-CQjw3Nv3BRC8ARIsAph8hgIZ-_1DYoKot64GlxfZqivi6kY2eAB48XNCVV8QZbSDbvIFcD38FAaAht-nEALw_wcB
- <http://www.heritage.org/index/country/israel>
- <https://www.aljazeera.com/indepth/opinion/money-fix-palestine-occupied-economy-190624180405267.html>
- <https://www.haaretz.com/middle-east-news/palestinians/.premium-the-palestinian-economy-is-collapsing-its-future-depends-on-israel-1.7835992>
- <https://www.corteidh.or.cr/tablas/R22725.pdf>